

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

کتاب

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۷۷۴۶

۴۰۸۹۱۱

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۱۷۷۴۶

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۸۹۱۱

کتاب

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۷۷۴۶

خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۷۷۴۶



۱۷۷۴۶
۲۰۸۹۱۱



عمر بن الخطاب



بیت طریق
چون بر خیزد غم از دل
بیت

رطل از خصال مبارکه
هذا کتاب فی سنامه
اسد الله خان خوناری

و بیا
بسم الله الرحمن الرحیم
سپاسی و تحسین خداوند جهان را که ابق لیس و نزار چنداگر در دنیا بان زلزل و به
نور و از رحمت عزتش نشان نیابد و پیر عقیده پشت و برینه سال سپهر
کردار و علم در داور معرفتش چون گزیده نو آموز سر سیمه حیرت بشه بهیاس
سند باد پارس اندیشه را چه یار که بهم غبار زدیم قلم از فارس جهان پیر
فرست که بخوش سلسله جبر جنت چگونه است و بخت کما غفر ازین
داری سخن بی نیاز حقیقت فرموده ملک تار ساز و همان به در عنان عظیم
از این تافته کبک شک لکون بعضی رخساره دو آینه ازین بجز و کین
بلکه بطریق مبایات و افکار بر در قیام حربه صفی فیض است و عیان و سحر
سبب است بیکه تاز بران برق سپهری که ازین سپهر غم غمان خواند و حرانی
الی عبده ما و حر و خطا الیه و آله و اولاده و در تبه چن که میفرمایند ما و حر
حق معرفت از راه نارسا و هنوز روشن بقرارگاه رسیدگی رسد
آقا بعد سیرین مقام که سر زنده از شکوشت حکایت است ازین

اورست



اورست و چون موضع این فن از اسب و آلات جنگ چنانکه گفت جنود
است مقرر شده این نسخه نیز مقتضی در حله که بمنزله قلد و جنان حین و خانه
که بجا رسد از خصال اینست در زمان دولت ابدت در هر سال مدلت
سلطان سلاطین عالم فرمان فرما تر طولانی اتم ملک در بار ملک و حشم
السلطان العدل و الملك المقدر الله مد سلطان ابن السلطان ابن
السلطان و اکما قات ابن اکما قات ابن اکما قات ابن اکما قات
ناصر الدین شاف جبار خله الله ملک و ادام الله طغله بسی و این تمام
اسد الله خان خوناری غلام پیش خدمت این دولت ابدت صورت
اقام برزنت و فنی نماند و کتاب فرس نام بسیار کم یابست اگر بگذشت
یافت میشد هیچ موثر نبود و بعضی معالجات و در انا مرتبه کبار این
نان نمر خورند اندک لجه است را الیه نسخه معتبری داشت و خود هم بسیار
تجزیه کبار بر خورشید و معین افکار است و در شناختن اسب و لوازم
و رسومات سواران از همه نوع کام و ما هر چه میفرموده نسخه در سنامه
شایع شود که از هر سر این جان مطهر و عینه و زنا خوشتر است و استر و لوازم
کرده و در فتنه شایع از نمایان و شناختن اسب و خواص هر یک بدون مطلق

بر اینها است باشد و رجوع بشماست و توقف کند مخصوص از نا خوشی و ساجد
 و غیره در بیان آفرینش اسباب عالم و آمدن شدن است
 بدانکه اول سوره در میان عرب یافت شده است بر ضارب باب و اینش شنیده
 غایب که اگر این حق حکمت این را ذکر کند سهولت بر کردن صعب و از غفلت بیدار
 بقدم تدبیر آن غایت این راه دشوار است چگونه سراسر این راه دشوار را چگونه
 و چنان بمنزل رسید و که بوشیاد خود منته به کمال این قدرت و عظمت بی برد
 که از هر زاد و جنس و نسل را بر حیوانات و انسانا و نبات داده است و اکثر انواع
 را از وحشت گاه خود را بر معور راه الفیاض کشیده و از فریاد و آواز ایشان بنی
 انسان را نشنیده است چنانکه در مقام آستان بیغریبه و اکمل و البقال
 و اکبر که بخواه باطنی که شمریدیم سبب و اسرار و الاغان از برای آنکه مورد شوی
 و در غایت بجهت شادمانی و شادمانی این آیه کریمه و نالاست میکنه که در اول
 نامه از ناله و فغان شمریدیم مقرر شده است و منافع و جوی این حیوانات
 بالان رجوع کرده و در بقدر نفی از سیه کانیات و ادب شده است
 چون حق تعالی اراده آفرینش سبب نموده و از جنس فرمود که بخوانم از نو
 خلق چنان فرغیم که او را عزت و کرامت و است و شرف و شکوه و رفعت و بزرگواری

فرمان برادر دایم پس از آفرینش سبب است نموده پس حضرت حق سبحانه
 و تعالی بید قدرت و جلال از یاد گرفت و سراسر آفریند و خطاب باور سید که ترا عجب
 و عجیب آفریدم و خیر و برکت در تو را کمال تو بستم تا در تقیست و غنیمت را بخوان
 در پشت تو قرار دادم و تو انوار را با تو پیوستم پس هر جا که بخواهی بر و میدان کردم
 بر تو دل خداوند ترا و چنان کرد دایم ترا به بهادری و دلاوری و کوهی و کوهی
 از میان بدر بر پس طبعیدان هر چیز را و از کفایت از هر چیزش بیه خواهی بود
 زود باشد که بر پشت تو بماند و نام مرا بیکه تسبیح و تحمید گویند را و جگر
 نمایند با دشمنان من چون ملائکه صفت سبب شنیدند و خلقت سبب
 دیدند پس گفتند بار خدا یا ما فرشتگانیم و تسبیح میکنیم ترا از هر چه جسته از برای ما
 دنیا فرمود پس خداوند عالم سبب آفرین را آفرید که کردن آنها مشغول گردان
 بود و چون حقیقت سبب بر زمین قرار داد و سبب شمریدیم که سبب پس اند که
 مبارک باشد از سبب و خوار میگردد دایم سبب از نو کافران را و شکسته
 میکرد دایم دندان نای آنها را و بر سبب از نو کوشش را و ایشان را و بر سبب
 و اندر ایشان را و در کتب من لایق الفقه از منبع معارف و حقایق
 امام جعفر الصادق علیه السلام که سبب و حشر بودند در بلاد عرب که هیچ کس

دست تفرقت برایشان بنمود پس حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام و اسحاق و یسح
 بر کوهی البوصه بنام آمدند و آنرا دادند که آنجا پیشتر درام شوی پس برآمد
 پس نامه اسیر را که داد با طاعت خود را در بوضوح سن نامه یا مد کنور است که
 اسبان در دریا بودند و بهشت شرط کردند و درام شدند اول زن زانیه و حبیب
 سوار نشوند و نام آنها را بار کنند سیم از خوش دادن و خدمت کردن
 و جای پاکیزه لبین تقاضا نکنند چهارم دست چار و در انفسندی نماید
 پنجم مورو کال را بنزد ششم کاسیکه نیز خدا را بپرسند سوار نشوند
 هفتم سر و کلاه آنها را بچرخانند و آنها را چندان ضرب نزنند که به
 قدرت و قوت شوند بد آنکه اول اسبی که در میان عرب یافت شد
 طالع از عربان عمان نزد حضرت سلیمان آمده و مسئله چند از امور دین
 پرسیدند و جواب شنیدند چون کار ایشان سحشه و در اوده با کشی
 نمودند خدمت آن حضرت عرض کردند چه داد ما در دست تقدیر نوشته
 نداریم که بد یا بخود برسیم پس آن حضرت سه اسب را بآن با بنای علی
 فرمود یک کمیت که اسم او زن بود و یکا کمبود که اسم او ایمان بود
 و یکا کمبود که اسم او جلفه بود و فرمود اینها نوشته شما را حواهنه داد تا ببلد

و ذریه

خود برسد پس هر جا که میبردید از عقب او بنزدید و شکار کنید بعد از آن
 که عربان رختها و منزل شکاری خود را به هم قرار دادند که مادیان یا ربانید
 هر کدام عقب مانند او را بکشند و بخورند چون تا حشد مادیان کمیت که دوزخ
 بعد کم فرید و عقب اش را و او را بکشند و آنرا حشد که بکشند در این پان
 کله امیر نمودار شد و حشد ایشان گفت شکاری نمودار شده است سوار
 میشویم و بنیادیم عقب شکار را که شکار کردیم جنبها و الا مادیان را میشویم سوار
 شدند و عقب شکار تا حشد اول مادیان شکار نمود مادیان کمیت و زن با
 این است که میان اسب که هر کدام دوزخ باشد بهتر زن را بر پیشینند بجهت
 آنکه در وقت کشتن بقضا داد که آنها را بکشند در وقت شکار نمودن
 بهتر خود را شکار نمود و در میان اعراب مادیان دوزخ و اسب دوزخ بهترین
 جمیع اسبها است دیگر دوزخ شفیق حضرت رسول صام و الله شکایت کرد
 که شبها سنگ بجان من می اندازند و معلوم نیست سنگ اندازنده باشد
 حضرت فرمود نه که اسبی سفید عربی در خانه است چنانکه از برون اسب
 در خانه شباطین و چینه و آفتاب غروب است و چیز دیگر که در آن خوانه بریده و
 شش و دوزی اسب و صحنه پشتر مرگش و از کوه هر هر جامه و مفرغ امام محمد باقر

روایت مجموع الزام خیر برکت در موی و کلاه سبزه است تا روز قیامت
از آن جهت خیر برکت در هر چیزی آماده است و لکن بهشتی است یا سبزه نیست
و خیر برکت دنیا و آخرت و ثواب افزونی است و هیچ شبهه نیست که این است
از استیضاحی میشود **قوله** و سبزه چهار که عمده عبارتست بگرد و همچنین
مشاهده آنکه مشرفه او بر آید یعنی بساط صورت پذیرد و در سایر علوم
لزات حاصل میشود چون خوردن گوشت و پوشیدن پوست و ملاحظه صورت
و جمال و سرعت و حرکت و اشتغال و تشنگی بر کشیدن و خدای از منی و وف
و مهالک و امور غریبه و درخت و تاشن کوزه و تاج و کفن و زکرت
منافع و خیرات و اطلاق لفظ خیر بر سبزه در کلام عرب شایع و متعارف
شده در قرن مجید در قهقه فونت شدن نماز حضرت سیدنا بجهت سبزه این
که سبزه عربی برسم مهریه از برای آن حضرت آورده بودند از سبزه سبزه
بسیار خوب و مرغوب بظن آنحضرت به تماشای سبزه تشریف بردند تا آنکه
افشای بجز خوب رسید و استخوان سبزه عربی و ایم بر سر سبزه پای استخوان
و از پای دیگر گوشه سم را بر زمین میگذاشتند و گوشه های تیز مثل گوشه آمو
و دم را نشان میگذاشتند و روایت از حضرت امام رضا علیه السلام که هر که بنشیند سبزه

عرب

عربی کینب میخورد هر روز از آن ماه مهر اوسته بدی و نوشتن میشود برای او و از
خوبه باز میفرماید که هر که بنشیند سبزه یا بقد نیت و یا بقصد دفعای
حاجت و یا بقصد دشمنی میخورد هر روز از آن و یکت بدی و نوشتن میشود
برای او و شش خوبه بدانکه سبزه چندین خواص دارد اگر بگویم جمیع
خواص سبزه را بیان کنیم بحث تطویر کلام میشود لیکن چیزی که سب این
سال است این می شود سبزه سبزه خوب خود را میان میدانم که خواهد کرد و
اگر چند کوزه بردارد و چنانچه مکرر دیده دار است و سبزه است شنبه ام چنانچه وقتی
در عربستان میان عربان از آن سبزه را در آن سبزه بعد از آنکه یکی از شش سبزه که شش
نام داشت مغوشه مالان عربی داشت پنج شش زخم برداشته بود و سوار
شد و از میان دشمنان پرده شش سبزه را برداشته و با او که یکی از شش سبزه
جوابستان است از فک عربستان رد گردان برد و حکم جمعی را تعیین نمود که او را
بگیرند و در کنار آب فداخته منزل داشت افک حین هم مشرب و آب سواران
ما حور میرزیند بر سر شش سبزه که سبزه سبزه بسیار حبه بود فرصت میکند سوار
میشود و با دیان و میر نوکن را آب سوار مطلع میشوند و شش سبزه را آب سبزه
عقب شش سبزه میرزیند شش سبزه را آب سبزه سبزه خود سوار که سبزه سبزه

میان آب سواران از کشتن رتبه چند لشکر با هم میزنند کار میفرستند مادیان
 میان آب میروند تا آن طرف و از میان آب حین میگذرند میان خشکی شیخ
 و پیشتر هر دو از مادیان میان آب می افتند پیشتر سبک شده بوده است
 از آب بدون مرد و شیخ در میان آب میماند مادیان ملاحظه می نماید و حین
 در میان آب و بیشتر بلد است از خشکی میان آب می آید و منتهی می رسد
 شیخ سوار می شود و از آب بدون می رود و این حکایت در اول دولت ابد مدت
 اتفاق افتاد که سلیمان خان سهام الدوله عالم بوده است دیگر از خواص میسر می
 در عهد حکومت مرحوم خدایه میرزا شیخ عرب را گرفته بودند در میان قلعه سکه
 شوشتر حبس نموده بودند و این قتل در کشتن رتبه واقع است و ایوان دارد
 بسیار بزرگ که در کشتن رتبه است البته از ایوان قتل تا میان آب راه
 رتبه است شیخ عرب استعدا می نماید که میزند و در راه که یک رتبه دیگر مادیان حین
 سوار شوم میان ایوان بگردم حکم شوشتر از آنجا میگوید این مرد را می عفو
 لغتوری نموده مادیان از میان ایوان میان آب میزدند مادیان او را دادند
 شیخ از ده و شیر و نیزه خود را هم خواستند حکم بدون ملاحظه داده شیخ به
 خود را می پوشد سوار مادیان می شود میان ایوان قدر مادیان را می میگذرد و

و نظر

حافظی کرده مادیان را از نیب داده مادیان از میان ایوان میان آب میزدند
 و بعد از ربع ساعت برز آب به است بعد بدون می آید و از میان آب بدون
 می رود بعد از چند روز حرم محمد علی میرزا او را از میان میگذرد و خود میزد
 مادیان را میگذرد شیخ نه که در قسم خود که اگر نبد از بندم جدا کنی مادیان را تو هم
 دادی که اگر ایوان نالی بخیر از سبی است عربی و قتی از اوقات میان
 کویتان بخیر می شد باطل لغت خود به آب و ششمان او شب بر سر او میزدند
 فان نه که در خدمت حبه خود را با لب میزدند و سوار می شود و در کوه سوار می
 می شود تا جایی که راه مسدود می شود و عقب او را میگیرند و نیب بسم میگذرد
 مادیان کوه پست شیخ از راه به پایت میزدند و فرار می کنند دیگر شکر نامی از لغت
 بخیر میزدند که در سقن فی منزل نموده بودند اموال مردم را بسرقت میبرد و در عهد
 خاقان مغفور چندین مرتبه حکم گرفتند او شده تا دفعه او را در سر بند می یافتند
 که اطرافش بسیار سواران میزدند و حکم میزدند و از بنا تا نایب
 مادیان در پشت سواران اطراف و راه میزدند شکر نام مرصده را میزدند دید
 سوارش و از بنا تا ایوان میزدند از هر طرفی راه فرار حبت هر جا که مظنه فرار
 کردن او را میگیرند سواران اطراف میزدند و نیز از هر محلی عفو میگردند که آب

در عهد

بهر اندر رود شکر نعم عذیب سبب خود داده از بالادی آن مکان بتخت برزیده فرار
نمود غلغلده اگر بخوابیم شرح خواص سبب عری را بنویسیم این رساله گنجش ندارد
از این قیصر خواص بسیار است اندیم در سرشناسی حقیقت اسب و ماریان عری
فصل در شناسایی عری بدلتانکه اسب عری به بروقت پیشیندیک
قسم این است که در میان المیات بختیاری هم برسد و دایم ابلات
ایلاق و شلاق دارند و نیز در خدمت سواران و لشکر میگویند در سر و دست و
پیراهن اسب کوهش و سگ خنجر است و اول عری بازی که چند میروند در گرم
سیرت اینها گنج عری بسیار عری پیشیند که اصدا عری از عری است و لیکن
در کوهستانات می شوغ کرده اند و هم شغ کرده اند از ترکیب در ویت بهشت
عری تفاوت دارند اگر چه هر دو شغل یکی است و یک قسم دیگر اسبها عری است
که کوه و کمر و سگ خنجر ندیده اند و در زمین هموار با کمر عری می شوغ کرده اند و کوه
در ویت تفاوت بهم دارند و ماهر را انشا الله بیان میکنیم که بر طایبان سبب
شناسایی بدلتانکه اسب عری است و شغ کرده اند و عری اسبها
نارنگ و رنگین قلم اینها شغل اسبها کوشها مثل خنجر نیز شغل اسبها و در رنگین
سیرت کرد چشمه ها را اینها شغل ششم است و دایم عری شغل ششم است و اسبها
بسیار

شناختن
اسبهای عربی

معرفه اسبها
عربیستان است

بسیار نارنگ موی اینها شغل هفتم است که نارنگ بسیار نرم باد و کله بسیار نارنگ و بند
دم بسیار نرم شغل هشتم است که از زیر چشم تا دم اینها بسیار نارنگ و کله شغل نهم است
آهوه استخوان ششانه و کمر اینها بسیار سخت در کمر بسیار بافت فاصله میان
کوشهای اینها چهار گشت بلکه بیشتر می رسد کله فوقی و برآمده از سر تا زانو بند و پا
کوش بسیار نارنگ در وقت استخوان در قیاس بسیار از سیر را از سیر بسیار نارنگ و دروی
سه دست میباید یکپاراسم را از سیرین مگر که از دم را بالا نگاه دارند و شغل دهم است
بسیار فخرانه و عجیب می بینند و لولهای دماغ بسیار فراخ و کشیده لب زیر بند تر از لب
بالا و آویزان از دندان رد می شود و وقت سوار روی و حرکت سوار کردن را بلند نگاه میدارند
و سیر را شغل یازدهم است که در کوشها مثل کوش اسبها نگاه میدارند و دم را برقی نگاه
میدارند و بسیار خیز و تند حرکت بینا بد جهت بنازبان و رکاب ندارد و دایم سگ خنجر
و نارنگ اسبها عری که در کوهستانات پرورش نموده اند کوش و کله و گردان
دوم ترکیب تفاوت ندارد و لیکن دست و پا اینها بر خلاف است و پا اینها در شغل
تروسم اینها سخت تر از چنانچه وقت تر شدن بسیار سده و در دپوست اینها زلفت
اینها خنجر و سیر اینها بیشتر و بند تر از دم کلفت تر کردن چندان بلند نیست و کوه
سگ خنجر طافت است این بیشتر سیر ماهر و دران طافت زیاده دارند که شغل اسبها

کوهستانات

تعریف
اسبان ترکی است

کوتاه چندان درشت نیستند که از حد اعتدال بلندند که در سپهر شکاری و شکارچیان
چنانچه شکار کنند کلفت دم سم تنگ بر و فر اما بسیار ترکی درشت
عارس می دارند که از بدست قشاق و غیره ترکی بسیار شایسته اند از آنکه
بر این صفت ناز چندان است از رویه را اندازند اما بسیار ترکی سم قوی و داغ در زبان
ترکی سم فارس بهتر و خوشتر است چنانچه در تاخت ناز از ترکی عارس بهترند
در صفت ترکیب آنکه اگر در جنگ در شکار جاده را معقد نماید عیان را بگردان
است از جاده را پیدا خواهد نمود مگر ترکیه شده است باز هم بیان میشود که شکار بسیار
راست و تند چون کوشش است بلند و در یکدیگر چندان تر باشد و از آنکه کوشش بر سر تر باشد
و سرش باید یکپارگی است نباشد بلندی استخوان میان کوشش و سر ساق لاکل
بلند باشد و پیشانی بلند و بی کوشش نه بر آنکه نه چون پیشانی که در فرقه استخوان
بالای چشم نباید بلند باشد و چشم هر چند که ده و کشیده و صفت و باشد بهتر
مانند چشم شود و در وقت نظر کردن باید نظر را تند و گشت ده دارد باید نور
نظرش ضعیف و شکور نباشد و استخوان بینی است و پیکوشش در پنج وجه
بر اندکی و در فرقه کی تر باشد و صورت اجنای و در هر چند که ده و تر و یک
یکدیگر باشد بهتر است بهما باریک و بلند و صفت لب نیز باید بلند تر باشد

در آفاق

درین فراف موضع بر اندن و در انداز قوی و پس هیچ سر روی کوشش و نازک است
و چند و از آنکه بسیار استخوان نیز کلو باید فراف باشد چنانچه در کشت سر سر کند و از آنکه
بسیار است و در این را فاق کوبید بلند باشد که اگر کجا بلند باشد تمام کردن بلند باشد
کوشش پاره که بهر طرف کردن است آنجا که موضع بر اندن نازکی است هر چند قوی تر باشد
بهتر است و دلیل قوت کردن است و کردن بلند و پس باید کردن کوتاه است و هیچ
کردن از پشت افزا حشر باید و اگر اصرار کند با شش و فاشه باشد بدست و بر اندکی
که آنرا نیست باید بلند از آنکه در باشد و شانه بلند نباشد چندان و پشت کوتاه
و کم کوتاه در آن و کفن پس در کوشش چنانکه از آنکه در هم در باشد و در طرف فضل
یکسان باشد بهتر است که هیچ یک از دیگری بلند تر نباشد و متقی کاه تنگ و بر باید باشد
دم کوتاه و موی دم بلند و هیچ دم قوی و دم شل نباشد و فک باید در زیر کردن آنجا
که سینه بند کند و قوی و فراف سینه باید و در کوشش پاره که از طرف سینه بر آنکه
هر چند قوی تر بهتر و بر اندکی هر دو یکسان باید و استخوانهای پهلوی و یکدیگر چنانچه
و شکم که ده و پر کشیده فاصه باریک و حقیق کوچک و چندان او بر آن نباشد
و استخوان بازو در میان شانه و ساعد است کوتاه و قوی باید و استخوان ساعد که
باین تر از بازو است که راز او فک نیز کوبید باریک و بلند و پیکوشش چون

نواح تازی و باریکی که میان نواح است کلاه و سحران ساق پانزیر که گوشت و باریکی نشینند
 و سحران بالای ساق بلند باید چنانچه در ساق پا اگر زشتی در خط نایب باشد باریکی باشد
 و اگر زشتی در خط نایب باشد پهن نایبند و اگر در خط نایب نایب باشد و در رگی و گوشتی
 زانو تا یکسان باید و در ساق سیاه و نرم و در کمان دست که میان آن دو سیخ
 و ترکمان بگویند که کلاه باید و دست نباید چنانچه ششم که بر این طرف و کاهمی
 بان طرف می کشند و باید ششم بطرف میان کمی که پیش که ششم است گویند و از طرف بران
 کج نباید در ساق دست باشد ششم پهن و سیاه و در در میان چند آن نمی باشد
 و در ششم و ششم کلاه باشد از آن شش و آن شش است که بهترین است میان آن است
 عضو شش در از دست کلاه دست پهن دست غلیظ دست و سیخ دست سیاه باشد اما
 آن دست عضو در از گوشت و کردن و در آن است دست عضو کلاه و سحران دم و در کلاه
 و پشت دست عضو پهن پشت بی و سینه و کردن دست عضو غلیظ موی و کلاه و عصب
 دست پا در این است دست عضو سیخ سوراخ بینی و زیر کردن و ششم دست و دست عضو
 صافی موی و پشت کف و اصل ششم دست و دست عضو سیخ چشم و دست ششم
 و دیگر از شش شش است که شش در از زبان هر دو سوراخ بینی
 تا میان هر دو چشم موی باشد با سحران بازو بلند کردن می باید که در



متر

متر سینه و کلاه است و شش و در اینجا تا شش بر آن دم مثل یکدیگر باشد و در اف بینی
 باشد هر چند اف بینی باشد بهتر است و در وقت در میان باید دم را پرق کند و در وین
 و راه روشن باید دست را خنجر دارد و دست را لغوت بر زمین گذارد و دم را چنان
 بر دارد که از آن خنجر شود و بر زمین گذارد مثل آنکه یا زمین چه ال کله چنان گویند
 عبد الرحمن ابن کلم وقتی که در سب و در موضع و ایندن آور این قهر سب که با شش
 شش در خط طایفه سوال میزد که از این هزار سب که این سبقت از دیگری میگزیند
 قهر شش را با دکان گیت کرده گفت این از هر ششتر مردی و لیکن همان شش
 خنجر در در و شش دو اینند چنان شش این قهر گفت بلو از او سوال نمودند
 و سببیت حکم را کردی گفت دیدم در خنجر مالان از خنجر و شش و بر شش
 دست چا و سببیت بر زمین رزن و دست را بطریق میزد شش که موی و کلاه شش
 شش نزدیک میشد اینها موی دست تند و درین است پس رسید که چون شش
 که خواهد زد گفت سوراخ بینی او بسیار شش بلو در زشتی و شش بسیار عجز
 بلو که شش که خواهد زد و دیگر در وقت مولا را باید سببیت بر سوراخ کلاه در
 ف صبر در وقت جویدن که سر دم را باید کلاه دارد و سببیت در وقت
 و دیدن سر کردن را بر زمین رزد اگر چه پدر مادر او عجز را بعد ششند و در

در چرخ سوار

و خطرات فصل در چرخ نایابی است که اندام را در چرخ می بیند و هم دایره می گویند بگویند
 برای سینه است بیان جزو انا و طرف صورت که چرخ و سینه باشد ان را ناله می نامند
 و بسیار بر است سینه چرخ و چرخ در دیده و چشم اگر دایره بگردانند سینه و در میان
 سینه او بگذرد و او را سینه چرخ می گویند و بسیار بر است و اگر در طرف سینه که چرخ است
 براند که در دایره چرخ و دایره چرخ باشد و در میان سینه بگذرد و ان را بگویند
 و بسیار بر است در لغت های است نزدیک تنگ و دایره باشد از طرف و از طرف
 و در چرخ بگویند بر است و در دایره چرخ می گویند که سینه اگر دایره باشد ان را
 چرخ نکند و بگویند چندان عیش و دلجو این را بسیار می گویند و دایره کردن
 است ان دایره و دایره است همان دایره است یا به باشد و در دایره چرخ می گویند
 برترین کوه است است چرخ در دایره چرخ می گویند که هرگاه در وقت برون آمدن
 از مکان است را چرخ را چرخ کند و در چرخ و اگر دست راست بچرخد که در دست و چرخ
 آنچه لغت های است و چرخ می نامند این است که اگر دست راست سفید باشد به هم یا مو
 دست چرخ می نامند و در سفید باشد و در چرخ می نامند چرخ و لغت
 و پای سفید و یکی دست است سوار بر ان هر کس خط است بر طرف
 آنکه اگر پای سفید و در چرخ سفید باشد بسیار چرخش است چنانکه
 گفته اند

گفته اند و پای سفید و یکی دست است سوار بر ان عجب است و لیکن اگر دست
 است سفید باشد و بعد از ان به مو سفید و در چرخ یا در چرخ سینه یا اگر بعد
 خط سفید در دست است سینه عجب است و خط سفید یا سیاه در طرف
 شایخ مو که بالای سینه است سینه است و کسی که در وقت سواران بپوست
 دم را حرکت دهد بسیار بر است و این از نواری بشود که قوم به و توقف سواران
 که دست است و کسی که در هر یک دم را ببرد و میان شوارش کند بسیار
 بدست و شکوهی ندارد و این نمی شود که این که آدمی بوقوف در وقت
 و دایره یا راه رفتن تا زبانه زاید بزند و دم و دم را برساند و کسی که
 خیر کار کند یا که گیری کند یا تندی کند یا بکشد یا جلف باشد یا بخل
 باشد یا آدمی که باشد یا سر و پا با سینه خاصه وقت دایره
 اینها جمیع از به و قوه سواران است که با و قوف نبوده و از انکه را ضایع
 کرده است و معاکبه حرکت ذکر خواهد شد و این که پیش از دایره
 و در بعضی و به هم پیچیده است از ان فتنه می گویند و بسیار
 بد می انداخته است و باب کشیدن ماربان و آن که نشان است
 هرگاه ماربان داخل ریه نباشد و عالم بر سر نباشد و در ان بسته باشد

از او متاج گرفته باشند باید بدان قسم از او متاج بگیرند و اگر مایان تا چهار سال از او خوشبخت
 است و بپزند از آن بخت لکه گرفته کوچک می باشد باید در چهار سال فکر کرد و در عرب مایان ۴
 در چهار سال یکدست است آب میانه از آن اگر آب تن شد فجا و از آن پنج سال که
 می کشند و وقت یکشیدن اولی بهار است که از سیده کف بعد از آنکه ^{بخت} بخت بر سینه مایان
 هوای قدر را وارد باید شد چهار روز را در آب کرده و بخت بر چند بعد آب
 از حالت کمتر است و بخت در سینه بسیار زود که هوا خشک باشد سبب لظ مزه بکار آید
 تیراق کند و جو مایان را کلم گفته دارند آب که بر دوش مایان میرود دوم مایان
 را بعد بخت کشند و زیر سینه مایان بپزند تا آب کاش شود نام کند بعد از آن دفعه
 قدر آب سرد بپزند و بکار بپزند مایان اگر مایان بعد از آنکه آب تن شده در بر آید
 آب از بخت بپزند آب تن مرده دیگر لازم نیست که در مرتبه آب بپزند و بکار بپزند
 عصر هم که بخت کشند و چون مایان تا چهار روز در یک از این باشد هوا
 قدر دارد از آب بپزند که در سینه بپزند که بعد از آنکه آب را نشود
 و متوجه باشند که آبسی دیگر با دنیفتد عده عرب این است
 بعد از آنکه مایان را کشیدند فرج او را حلقه میزنند که دیگر آب
 با دستواند بیفتد و اگر مایان عادی است که پهلوی در آب باشد با یک

بخت

نیمت چنانچه اکثر اعراب مایان را بعد از حدی می بندند و آن مایان
 که در آب تن شده و در سینه با یک باشد بخت هر وقت که بپزند خوا
 کرفت قدر در شناختن آب تنی مایان است تا سه ماه این است که
 از در سینه مایان او سیه می شود و فرج او خفه می شود و در سینه و در رطوبت و
 رگهای شکم او جریسته می شود و رگهای او از نرم در کین می شود و در راه رگهای شکم
 و با قمار و از راه راه می شود از کوهال و جوب است و بخت و باید تا سه ماه
 ملاحظه سوار شود و بخت که چون که هنوز بخت نشده است در سوزی و ضرب
 زدن یکشیدن مایان و دفع دیگر در سه ماه دفعه کرده و بخت می شود
 و بکار بپزند و بخت که بپزند بعد از آنکه آب تن شده و بخت می شود
 مایان صبح و مایان را بپزند چند بر منته کرده در شب که در بخت
 گفته دارند بعد از آنکه آب تن شده و بخت که بپزند و بخت می شود
 و بخت مایان بسیار شوق است تا سه ماه بلکه چهار ماه هوای قدر دارد
 آب می شود و بخت که بپزند و بخت که بپزند و بخت می شود
 و اگر عادت او این است و اطمینان بپختن مایان ندارد مجدداً او بخت
 با مایان است که در سینه بپزند آب تنی است و بخت می شود

ما در این
کتاب
مباحثه

او میدهند از رشت بهر آنکه از دلیکن مضطرب میشود اضطرابش از آنجا
و در وقت کشیدن مادیان اگر کسی بخواهد خوشتر باشد از مادیان بداند
که به آنکه تمییز و اگر کسی بخواهد در نظر او بداند که به ترکیب شوخیا که وقتی
مادیان را با یکدیگر میدهند و هر سه چهار در نظر مادیان به کوه سینه چیده شده
مگر بگویند که است که گوشت را میخورد اگر در نظرش خوشتر در قیاس بگذراند
ان ظاهر خوشتر خواهد بود چنانکه ظفرش برستان از ظفر و است خوشتر است
نزدیک به یکدیگر بهر صورتی غش در الحاق دارند و وقت نظف سینه آن
صورتها در نظر جلوه دارد و ظفرش خوشتر است بداند که مادیان بهر
درد و چنانچه در میان بعضی اگر شال تیره بگذراند باز آن شال و اگر کسی
باز آن کسی است مادیان هم این حکم را در در یکدیگر تمییز میدارند که
او بهتر میشود و اگر کسی بخواهد از آن کوه او بدو میشود مایه در زمین
ده ماه یا از ده ماه هر روز از هر چند کوه پیشتر در شکم بانه بهتر خواهد بود
و سه روز مانده بآنکه مادیان بزرگتر باشد روز ادم منوجه باشد و مادیان
وقت زاینده تف نشو بکوه و بکوه کشند و فرسوسه کرده از فرغ
مادیان پروان چایه بهتر از آن است و چنانکه شیر بزرگ کوه نگاه دارند و

را

کوه بزرگتر باشد تا نام کره بر زمین آید اگر در وقت پرواز را پاره کنند و کوه ایا
چهار شب بکشند که بر دست چایینه و در ششمان مادیان را که بر سر کشند بعد کوه
را چند روز در نظر مادیان و پرده در فرغ مادیان پروان چایه بگذراند تا خوشتر
بردارند و در آب روان بماند از آنکه مادیان او را بکوفه و کوه را چند روز متوجه شوند
که خوشتر است که شود از خود و از آنکه عقب بگذرد و شیر بگذرد تا بکوه بعد از یک که بیشتر
دستی عدت و بهر آنکه بیشتر بکشد از آنکه بکشد بهر آنکه شال را قوی
میدارد و کم میکند بیشتر شیر قوت و قدرش میکند بیشتر کا و بر منر میکند
شیر را بکشند و بهر آنکه بعد از کوه افاده روز بعد از زاینده باید مادیان
بایست کشند و در وقت کشیدن کوه و نگاه دارند و بهر کوه و کشند منر این
که بعد از یکماه بایست که در کوه بماند که بکشند و مادیان سبکتر شود و شال را که
ستم دستون اوقوی و کلمه و از سر و کوه و ترس عدت کند بعد
سه ماه که شیر مادرش را خورد و از عقب و درش بگیرند اگر چه خوب بگذرد
یک ماه که را بگیرد لیکن آنچه بکشد خوب بگذرد میوه در ز برای بعضی است
نموده داد و شد خوب بکشد کا و میشن و شتر قوتش که نگاه
میدارد که شبح و شتر آنها را میدارد و علف ذره میدارد

غره میدهد که بتوان را گم کند جو میدهد که گم کند میرساند
 هیچ مرغ و جوستان که را فرستد بکشد چنانچه نرزه سبزه را بدارد
 که را شیرینی باید داد تا و هفت تا می خورد و بعد از و سال باید سواری نمود
 و بعد از هفت ایام باید که را کلاه بکشد و نشسته و به بندند تا یک سال که شده
 آنوقت آن را بکشند و پانزده گشته و چهار گشته که خوب را می شود بعد از آنکه
 سال تمام شده سواری کنند آن را طایفه سواری و در دهان که این است
 آنرا باید که را چند روز زمین بکشند و دست که را بکشند بعد از طایفه ده ساله
 چند روز سواری کنند و چو با در دست داشته باشد و میان چوب
 بریده باشد که صدای بکشد بزند بگردان که در دهان مواظب باشد تا آنکه
 پشت که را شکم شود و دهنه آب غده سر را در دهان افکند و بر سر
 زبردش را بنهد از آن یک سال و آدم هر روزه که خوب از این میگوید
 سواری نمود و بگرداند و چوب که بگردان بزند و کباب هر که بزند بگرداند
 را از پهلوی که باید بلند نگذارد که با کباب به پهلوی که خورد
 تا زبانه نزنند و که را بگرداند تا شش ماه باید که را برده بر نه صبحی
 چنانچه سواری شود و هر روز صفت را در آن بکشند و به نه روزه

و بریده که میرساند که را نایب بکشند که جستن کند اگر بر چشمتی کند
 از سنگ با چینه و دیگر خیره که باید که او را نایب بکشند که نیر و بکشند
 که خیره که باعث که گیری که بخواه اگر که درام است و در سواری هر روزه
 می کنند بعد از پنج شش ماه و سستی او را بکشند و باید که آدم صاب
 و قوت بکشند که مرغ کوز و میرسد و به نعلین و به و به و به را باید
 بنده نگاه دارد و کوناه هم نگاه ندارد و منوط نگاه دارد تا خوب
 برده رفتن عادت کند و به شش و پنج بکشند که هر شش ماه سواری شوند که به
 چشم شیر که او دفع خواهد شد و کاه بر سران سنگین بگرداند که شمشیر
 می کشد نماید و قوت مرا بخت که بمنزل رسیدند قدری دست
 گردان بکشند بعد دستها را از قلم تا زانو و پا را با آب سرد
 و نعل بپوشند که دست و پا را گم کند تا مدت شش ماه باید برده برده
 از شش ماه باید که کت و دوات بکشند که ترک و نرس آن را بر تخته را
 میگوید و در بترات میگوید باید که را از ترات کرد و به سنگ
 و بگشاید که باید که بایستد تا پنج شش روز باین روش است
 ترات بکشند و بگشاید که به ده روزه که را نگاه دارد تا خوب

نمود بعد باز به این قاعده ترات باید کرد و گشتن حج هم بدینند که آداب سوار است حرکت
و جهال و بازی که از آن قاعده درین ترات کلفت نماید تا مدت کمال باید امانت
و این روش که در آنست که هر نایند به یکدیگر بشکوه برینستیم و یکست یا دوست
بجای مانده سوار شوند و سبقت نظر کنند و در جهت ترات کنند تا منزل و هر دوری
قدیمی سبقت بگیرانند تا آنکه قستی شود و مثلاً چهار درخت برآید و جهت این
چهار درخت را ترات کنند تا منزل و میان ترات بطرف چپ و راست بران و چون
کره سوگرد اند و جهت از چپ و راستی حرکت نماید و قاعده ترات آنکه کره
باید چهار نفر بروا شد و ایندن هموار چپ و راست و این هموار حالت پسند
بعد پای او را اندر کنند و بعد با سوار و جمعیست سوار شوند و برآید بروند و گذران
کره در راه چشمتن یا زمانند و هر که کند و جلو سوار کره به ترات کوشش پسند
و آداب سوار از چپ و راست چشمتن در طرات و نفس کشیدن و نعل سب
رفتن و نعل را احالت برینست و حالت چپ نمایند چپ از چپ سوار برینند
یک که کره چپ از چپ سوار می باشد و هر شش آن وقت باید بنامند و این شش که
سبقت بسیار کم گیر نبوده بنامند و جلور ایک موافق بکشد و گاه دراز
تا چپ از چپ شود و درای برآید و بر ترات کنند و بدینکه سبقت

کرکش

سر کشی بسیار نیست که قلم بی و قوف میزد و پیدان او را خیلی میکنند و در وقت
کف و دشتن یک قاعده جلورانی کنند که سر کش می شود و باعث هرگز سبک برآید
نیز خود فاصه در میان سوار اینست و قلم بی و قوف سوار می شود کره قدری کم را
نیخواهد با سوار برآید و بر سر بر سر کره حرکت کند و خنجر غنیش و سوار اینست و قلم بی
می شود یعنی دیگر صاحب خوش دارد که بگویند سبقت نفس چپ و چپان سبقت خوش
مخفف سبقت قاعده میکنند و بعضی دیگر که هر روز سبقت سوار می شود و با
خف نمیکند از آن سبقت در دشت و خف زود هم سر کش می شود و هم قاعده می شود
اما جهت خبری که که گیر کردن سبقت داشت دارد و یکی آنکه سبقت کره در چپ و راست
از سبقت یا چپ و راست بر سر کره میکنند سوار او را سبقت کره و آنرا سبقت جلور می آید
یا پا به پا می شود و سبقت بر و کم کم سبقت میکنند و که گیر میکنند و چاره ندارد
روزی روزی بدتر خواهد شد و فیک حالت که چپ و راست بنامند یا از خبری و چپ و راست
رفع کنند سر و پا به پا می شود یکی آنکه سبقت با یکدیگر زایل اند چشمتن اند و چپ
ماویان بر سر دراز و فاصه چپان و میان همراه باشد او هم که گیر میکنند و
هم قلم بگیرد و درایم شش و کره بدینکه گشتن میان دارند و سبقت از آن
سبقت چپ و علی حده درازند و سبقت سوار می خفد و سبقت کره می بردی ماویان میکنند

تا بسته و آتش گرم نماید و آتش دانا زد که با هک باشد یا کند
 آب اگر بکوت میاید و دیگر هر که بکوت و زبانه میزند و خرقه میبندد و ایم
 را بخورد و است تا هک کتوب باشد که تا خورشید میگیرد باید آب را
 در لاله ماه تمام علف را و با و ضرب و صدمه زنند تا باحوال خفشان
 و در آتش بکرم جبرین زنند و سرکش کنند که تا شیر آفتاب چندان
 از دست بکند افند علف شبدر را اگر به چند خج علف خوب است و بسیار
 پاک میکند اگر شبدر باشد خلیل بود به چند بعد از یک ماه از وقت علف
 به چند بسیار خوب است بعد از آن علف قریه به چند باین قسم که علف
 را خور و کنند و افند که کرده به چند صبح تا مایل است
 ای او را آب سر زدن زنند که در وقت علف را در آن نوار شوند
 هر جا آب برسد و باغ آب را آب سرد بزنند و هفت روز
 سرد بزنند و علف میبندد و اگر چاه بسته که آب علف را به
 سوار شوند و دست بزنند و علف میبندد اگر ممکن باشد منزلت قریه
 به چند علف با کاه و جو را بکوبند به چند و از کاه به چند
 و زبانه با آب بخور و علف و خوراک کاه بخورند باید در این خوراک باشد

و این خشک بریزند و جایش شستن نباشد پاکیزه باشد که آتش میبندد به پیوسته
 باید که شستن و زلاله آب است که شستن باشد که بسیار و علف با کاه بخور و چنان
 باشد که دفت و این علف است به شستن باشد و علف و شستن باشد بخوراک علف
 در وقت کاه دادن اینقدر بریزند و خوراک بوزنه میکنند و علف و علف میخورند
 و این تا بر بولست و در وقت جو دادن باید که علف قبل از آنکه جو به مندر کاه علف
 به هر چه بخورند باز دارند و به مندر بر سر او خورند تا دفت جو دادن که بسیار و علف
 جو را بخورند و بکند و به مندر کند علف است جو در وقت علف است روز یک مرتبه علف به مندر
 و در وقت کاه لاله است روز یک مرتبه باید که علف به مندر و آخور یا نوبه
 او را به کاه کنند و علف به مندر باشد که علف بخور و یا لاله از بی کاه بخورند
 این علف است و باید کرد و آب است که علف به مندر و آب است و جو را بخورند
 باشد و به مندر و آب است که علف به مندر و آب است که علف به مندر و آب است
 بکند لاله را روز یک مرتبه از امورات طوطی مطلع باشد و علف سر کشی بکند
 با آب است به مندر و آب است که علف به مندر و آب است که علف به مندر و آب است
 به مندر و آب است که علف به مندر و آب است که علف به مندر و آب است
 سیاهی داشت و بکند به مندر و آب است که علف به مندر و آب است که علف به مندر و آب است

کار خود میرفت که فدا اهل می رسیدند آب را آب داوی بوداوی
 چا کردی غلام می گفت با آنکه شیر آن شخص خوابیده وید که غلام بایست خود
 در جنگ است گفت ای غلام چه می کنی گفت کار می کنم گفت چه کار می کنی
 گفت کار می کنم که این بران را آقا ببرد و غریب را من گفت سبقت
 گفت سربش آب سرد خورده از بر آب است که باید تا آب داوی بخورد
 متوجه نشود و آرام نگردد خود آرام نگردد و سبقت بگیرد
 آبش را خوب بگرداند و عرق او را خشک کند و او را به بند و بکند
 منزل را رسید آب جودند آن شخص با بالکن او را بردارند و در خانه
 اگر آبش آب زخم شده یا در دم که در دست آب سرد بزنند بار دهن کاو
 چنانچه بپزند و تیار کرده به سر می کشند و به بند و تا قدر سر آب است
 تا به بعد از ساعت آب را آب به هر دو دست های او را آب سرد
 بشوید و پشت او نیز آب سرد بزنند و جوار پاک کرده بدون خاک
 و یک به بند و در فرشب از متوجه شود و در صبح او را با وقت به
 جوار کم و زیاد به وقت اند که باعث شفا می شود و باید رفت
 و نه غاسر که با شیر می گویند و افغان که تر باک باشد همراه داشته

باشد که اگر سببش در فریب خورد باشد ز شارب باز نماند و احتیاج است به عطش
 و این دو را با هر یک در مقام خود که خواهم کرد است و باید همیشه اوقات
 مدخله آب خود را بکند و در هر وقت که درنده و سر را به و سر را به و سر را به
 در سواری زیاد اذیت کند و ضرب نزند و زدن است و خوراک کوچه
 کند تا آنکه آب و همیشه اوقات با قوت و قدرت باشد آب باشد
 که دشمن در راه باشد آب باید قوت و قدرت داشته باشد که از جنگ
 خشم را بشود آب آموخته که در هر وقت که با لک و با لک و با لک و با لک
 که آبشان مله کشنده است یا از دست خشم به دست رسیده
 سبقت به همیشه اوقات مدخله جان خود را بکند و مدخله این
 امور است که آب بکند تا آنکه آب همیشه با قوت و قدرت باشد
 در میان سرگردان شود که بکند و در این آب از جان و دست
 خود شیر بیشتر بخورد تا آنکه سبب بماند و بمنزل برسد و از آنکه شیر و شیر
 بمنزل بخورد و رسید به آنکه آب شیر در دلت ایران بیشتر سبب
 باب به و در یک نفر آب شیر داشت بسیار شربت داشت و
 کس این شربت به سبب آب شیر بود تا آنکه کم شیر بود

بر رخت و از صورت جسم بر تنگ شدن خفت و از رخ ماهی که بپشت بر پشت پشمارند
 یک چمنی یکبارست و اما از مایه جان جو دان و لوزان بدین جنس است لیکن تفاوت است
 این است که پشت در پنج سالگی یکبار سالی شش میزنه و اما این در هفت سالگی شش
 پروان مرآت و در نه سالگی شش را از مریه در سینه چرخانند و در ده سالگی شش را از
 هضم و هفت سالگی باید از شش شش بعد از آن که بر کتب است و در آنکه
 فوت و قدرت و سحر است و از ده سالگی است از این سن به بعد در شش است چنانکه
 شش در کف است و در ده سالگی در ده سالگی مرد با نماند بروز بزرگ منظور
 از ده سالگی است و در ده سالگی در ده سالگی مرد و در ده سالگی در ده سالگی
 چنانکه است و در ده سالگی در ده سالگی مرد و در ده سالگی در ده سالگی
 مشهور است میان علمای و میگویند تا شش که در ده سالگی است و در ده سالگی
 که شش است و لیکن هر وقت که در ده سالگی شش که در ده سالگی است و در ده سالگی
 و در ده سالگی در ده سالگی مرد و در ده سالگی در ده سالگی
 که اکنون چنان لغو کرده اند که اولان در ده سالگی شش که در ده سالگی
 از آن تیره تر باشد و هر یک از ششهای باین جهت در ده سالگی شش که در ده سالگی
 و در ده سالگی شش که در ده سالگی مرد و در ده سالگی در ده سالگی



وافی

که بعضی از آنها در بعضی از اوقات مستحق بسم میباشند و از آنکه شش است و در ده سالگی
 و بعضی از ششها نام معلوم است و بسم نام تغییر بر چیز است و ششها ششها
 مانند عسل و جو و بنفشه و این حرف اصداد که با اینها باز مرگ و اینها
 رکت پیشتر چنانکه از ده سالگی لغو میباشند و در ده سالگی در ده سالگی
 و اینها آن ششها را میگویند و در ده سالگی در ده سالگی و در ده سالگی
 آنچه در ده سالگی ششها را میگویند و در ده سالگی در ده سالگی و در ده سالگی
 سرخ و در ده سالگی ششها را میگویند و در ده سالگی در ده سالگی و در ده سالگی
 سیاه ششها را میگویند و در ده سالگی در ده سالگی و در ده سالگی
 در ده سالگی در ده سالگی و در ده سالگی در ده سالگی و در ده سالگی
 کتب که در ده سالگی در ده سالگی و در ده سالگی در ده سالگی و در ده سالگی
 بسم در ده سالگی در ده سالگی و در ده سالگی در ده سالگی و در ده سالگی
 ششها در ده سالگی در ده سالگی و در ده سالگی در ده سالگی و در ده سالگی
 و در ده سالگی در ده سالگی و در ده سالگی در ده سالگی و در ده سالگی
 و در ده سالگی در ده سالگی و در ده سالگی در ده سالگی و در ده سالگی
 و در ده سالگی در ده سالگی و در ده سالگی در ده سالگی و در ده سالگی

در امر افش چشم
و معالجه آن

نوشه و هر یک در مقام خون که خواهد افتاد در میان چشمها است در آن
چند قطره است قطره اول در امر افش چشم است اما تا خون به پرده سفیدی
بر اطراف چشم و لبها و زده کی برود حدقه مر آن و هر یک شست و خون
از گوش چشم ظاهر میشود و بعد از آن که بگذرد به علاج و معالجه است از این
نوشه که با خند و لغم معالجه و توقف سوزن قطران برده کرده با آب چشم بند
تا به و با شستن بر بندن موضع به آب زنجفر و آب کنگر و در شمال چشم به بنیند
یک روز تا قطره باشد و بعد از آن که برین ملک گویند چشم شست و علاج
دیگر و فتنه به بریدن چشم و غفران و مشک و صبر و نیر و اندازد از هر یک
یک انگشت و پوست بیل از زده و انگشت همی را از نرم صلابه که چهار صفت
معاونت نیر و مکر با بر میبرد چشم شست و این معالجه به سفیدی و سیاه
و نیز دفع کند و اگر تا خون سرفه رنگ باشد که در چشم نشسته و زده
صلابه نماید چون سرفه شود چشم شست و اگر از حرارت باشد یا از غلیظی که
از خون گویند شست به آب شست و خون به چشم به اوزه با فتنه و شستن با آب
پاشند میان چشم و اگر سبب سرفه چشم از افش خون یا خون بی سرشت
باشد باید از زکات از چشم خون بکشد و بعد از خون کردن از جو و کرم

نوشه و هر یک در مقام خون که خواهد افتاد در میان چشمها است در آن
چند قطره است قطره اول در امر افش چشم است اما تا خون به پرده سفیدی
بر اطراف چشم و لبها و زده کی برود حدقه مر آن و هر یک شست و خون
از گوش چشم ظاهر میشود و بعد از آن که بگذرد به علاج و معالجه است از این
نوشه که با خند و لغم معالجه و توقف سوزن قطران برده کرده با آب چشم بند
تا به و با شستن بر بندن موضع به آب زنجفر و آب کنگر و در شمال چشم به بنیند
یک روز تا قطره باشد و بعد از آن که برین ملک گویند چشم شست و علاج
دیگر و فتنه به بریدن چشم و غفران و مشک و صبر و نیر و اندازد از هر یک
یک انگشت و پوست بیل از زده و انگشت همی را از نرم صلابه که چهار صفت
معاونت نیر و مکر با بر میبرد چشم شست و این معالجه به سفیدی و سیاه
و نیز دفع کند و اگر تا خون سرفه رنگ باشد که در چشم نشسته و زده
صلابه نماید چون سرفه شود چشم شست و اگر از حرارت باشد یا از غلیظی که
از خون گویند شست به آب شست و خون به چشم به اوزه با فتنه و شستن با آب
پاشند میان چشم و اگر سبب سرفه چشم از افش خون یا خون بی سرشت
باشد باید از زکات از چشم خون بکشد و بعد از خون کردن از جو و کرم

پسندند و در این ایام گوش را بپوشانند و اندرون آن را برون
کاو بکشند و در آب را در میان آب روان و درین آب پیاده
نافع است و در هر روز یکبار بکوبند و خون کبود شود
کنند با هم آمیخته و در آن چشم چند قطره بچکانند اما اگر در
چشم چشم اندک که در خط فی سد در دماغ آب هم برسد و چشم
در بدن خشک بوسم کند و آب خوردن چند آن خشک نکند
و این چشم را از آن منقوب باشد که که در آب باقی مانده و باقی
و ماده کرده و خط فی سد شده است و در آن چشم را در آن
و در دم کوفته با پنج دم شکم معجون سازند و بکوبند و در خون
سپاده و لب بانه و نمک و سرکه و سرکه از هر یک و در دم حلیه
کرده و در میان آن کرده و در چشم کشند و سرکه را با آن نگاه دارند
تا اثر دارد و در دماغ و کف سینه آب چشم را در آن نگاه دارند و زرد
تنم سرخ با روغن تازه و کلویش را بزنند اگر در خط فی سد و در
آن است و پنج لقمه و کلویش را در چشم نهند و تا یک لقمه
معلوم آن شاه تره و در هر روز و شکم معجون سازند و در دم معجون

را در ده رطل آب بپوشانند تا نصف آن بماند و در آن چشم بپوشانند
ش است پس در وقت نیمه هر روز یکبار بکوبند و در کلویش را بزنند
و یک رطل بکوبند و در هر روز یکبار بکوبند و در کلویش را بزنند
و اگر که در دماغ آب رسیده باشد و چورده و دندان کبود کنند و در هر روز
او در چشم بپوشانند و در هر روز یکبار بکوبند و در کلویش را بزنند
بر کلویش را بکوبند و کافور و بول الفیض آمیخته به کلویش را بزنند و در هر روز
و پوست بپوشانند و در آب جوش نهند به کلویش را بزنند و در هر روز
و اگر که در دماغ آب رسیده باشد و چورده و دندان کبود کنند و در هر روز
معلوم آن چشم بپوشانند و در هر روز یکبار بکوبند و در کلویش را بزنند
بر آن تره و سرکه و سرکه را بزنند و در کلویش را بزنند و در هر روز
باشد بر یک لقمه و سرکه و در دماغ خط فی سد یک لقمه بپوشانند و در هر روز
کوبند و یک رطل بپوشانند و در هر روز یکبار بکوبند و در کلویش را بزنند
طبع دماغ کف کنند و اگر خون از بینی آید و در دم را بزنند و در هر روز
بپوشانند و در هر روز یکبار بکوبند و در کلویش را بزنند و در هر روز
در ده رطل سرخ با روغن آمیخته و کلویش را بزنند و کلویش را بزنند

[illegible]

در کمترین با یکدیگر در غنوده کله کشیش بریزند و اگر بخت سرفه چرب نشد مانند بخرم یا
چیز دیگر که کور است باز کنند اگر ممکن باشد بیرون آورند و الا چند روز بزرگ غلج
نه و علف تازه و پسته تارغ شود اگر موارزه کی باشد شسته باشد و کتور کرده باشد
باید زخم علاج کرد و الا جداگانه مرشد و این بخار شرب چای فرستیم اول گنوا که رفع
شد منقذ میشود و اگر رفع نشد سرفه علف و اگر رفع نشد شسته میشود و آب
بلکه یک میب نو اما علاج کتور سرفه که در بار و غن چرب کنند و گاه را که
بسیار زنده نمانده پاک شود باید سرفه کند بجوم ابراهیم و آب کمتر از
عادت در پسند و آب نیم گرم و شکر و درهند و آب گرم نگاه دارند
و کتور است که نمک باشد و چ که ششها را باز بکند و آب نمک داغ کنند باین قسم
قدر غلیظ دارند و قدر نمک میانی او بریزند و چوب است که گذارده غن در اربع
کند و در چوب با قاشق بچند باین ترکیب قدر روغن کتان داغ کنند
و خوب داغ شود و غن را بسیار روغن داغ بریزند و چ که ششها را باز بکند و سرفه
را کمای بخ کوشش اول کردن است داغ کنند و این ناخوش را نیز سرفه را خوب
و عرق در وجودان یا اگر در نفس بسیار است بگویند یا اگر بسیار و صورت
آب بریزند حالت میشود که شش است و چون کشیده و چشمها را از غنای علف
بدر رفته و پیر آب و بسیار گرم دهن را از غنای باز کند چون این ناخوش

دین محمد بن محمد
میرزا جبار خان

دوست

مستطاب

۵۴

روایت از صفی
روایت از صفی

می تواند امتش آن است بسیار بگوید و نفس از دهان نماند و علی بن ابی طالب
 بگردن و کمر آب افکند و ساعت ساعت نکند بکشد که نفس تنگی بزند
 و پیوسته وقت بماند و فارسی زردم و شکم او زنگد که بکشد و جفته اندازد
 و این وسیله عرف کنند و آذوقه دفع شود و مقعد را چرب کنند باز با
 با بولون یا چیز دیگر که نمدی داشته باشد چسبند و بعد از آن با
 با چوب سیان سوراخ مقعدش کرده که اگر نفخ باشد زاید کرد و در
 آن تخمک باغی بسبب کین باشد دست چرب کرده با نمد و ن مقعد
 کرده سر کین را بیرون آورند اگر میسر شود آب زبانه و شیر محمدی
 گرم بکشد و زرد با شراب محمدی که چاقه کنند و شکم را برود و زرد
 کاه چرب کنند و و شغال تخم بیدون را صیقل بخورده باغی در سوراخ چینی
 بپسند و با شیم کرم و گندم چاقه کنند و علی و دیگر اسباب را در شوند
 و این قدر بگردانند و اگر و کنند که حوت کند و زرد و شرب بزند
 که بکشد و جفته اندازد و این وسیله کین اندازد و نکند از سر آب گرم
 باشد و بخوابد علی و دیگر نیم علی صیقل زرد را با نصف آن موز
 قدری جود در طری آب جوشانیده و صاف نموده بخورد و شرب
 با حقه کنند و اگر بعد از آن باقی نماند باشد پیوسته بطریقه چوبی

کند

کند سه طریقه است آب کین با یک طریقه کوشند و در طریقه و شفا صفت
 در پنج طریقه است جوشانیده و وقت نموده حقه کنند و نیم شفا صفت هرگاه که در آب
 کشت نیز حد نموده بکشد برزند و بکشد و علی و دیگر در سوراخ را در آن
 کرده بگردانند و بولون یا سیان را چوب کوه پیده علی بن محمد کرده بگردانند
 و اگر به شوکت و نیز دانه نماند صفت و علی بن علقه و خوجو عرف کنند و در
 حرکت و در طریقه لایق و در طریقه کاه نیم طریقه آب برک ترب و نیم طریقه
 بخورده و در طریقه کین بگردانند و اگر از زبانه و حقیقت برک و شفا
 افاضه نموده بخورند و صاف نموده در طریقه برزند و بعد از آن در یک دریا
 با پاست بیکشت نند و با گندم آب نیم گرم حقه کنند و دست پا و زرد کاه چرب
 و اگر بعد از آن فواید چشم و نیز آب و نیم آب و برکان اثر درم بشیم هر که گوش
 و آغ کوه یک کنند و اگر زرد بماند و برزند و نیم آب کوه و کوه بکشد
 و اگر در وقت بکشد برزند و علی و دیگر بولون را در شش کوه و صیقل بکشد
 با کجه می جفته و بخورد و شرب کنند و اگر فواید از سوراخ سرد بهم برسد علی
 آن است حرکت در آن و شوران شود و موی بدن است و آب در شیم
 او و آن علی که نیست شفا صفت صیقل با مپت دانه سیر کوه و بارون
 زب جوشانیده بر نام بدن مالند و اگر سبب صیقل صیقل بول باشد علی شل آن است

در سوراخ چینی

خورده بشه و اصل جوشش کوبیده بشه و در آن زمان تمام بشه و علیله آنکه از این
 سرخه و از دوزخ و از هر یک ده درم و آنکه استنچه در دوزخ و علیله بکرده در سرکه تند
 چهار مرتبه بکشد نه دور هر مرتبه بقدر و آنکه استنچه بلال را در آب پیاده بشه بعد از آن
 خشک کرده بار دیگر علیله بکشد و بر آن جوشش بپاشند و هر مرتبه زعفران بکشد
 تر کرده قدر از آن بپاشند و اگر مغز بنه نیمه علیله بکرده بر آن شافیه است
 فصار سینه دریم در شیرینک به طبع فنان است که تمام بکشد آب کز شود و سونا
 از این که تیریزد و کوز سونا تمام بخار و علیله آن تر خون بکشد و علف تازه بکشد
 و غیره که ستر بر موضع خارش مالند آن مقدار که در شش و سینه خورده باشد بکشد
 کوفته با روغن زیت با آنکه علیله دیگر استنچه و کنگر و کوز سونا علیله بکرده با
 روغن و شیر به با آنکه علیله دیگر کنگر رسوده با سوزش که سفته با آنکه و هر یک از این
 دارد و شافیه مالیده بشند باب چهارم بشویند و اگر آن مرض گشته باشد هر سه
 بسوزانند و کشتن سلاطین آب نجسه از روغن نشا به خوروش دهنه علیله دیگر کوز
 با کج و برف بشویند و ماست بسیار ترشش و با آنکه و با سکه بشویند و بعد با جانون
 بشویند و در آن روغن کوفت لادن بکشد بدینکه اگر روغن کوز دیگر کوز او شافیه
 بپزند تا بکوزند و روغن خورشید و روغن سوسن و غاب که بریند معده است فصار
 در امراض بطن آب لکڑ درشش آب لکڑ نیم رسد علیله آن است در سینه

در شیرینک
 آب کوبه

چنان

در امراض بطن
 کوبه

چنان که کشی نیم رسد هرگاه در او شش بازگشته و راه روشن براده شود و شش دست
 با نیم در آن چون چند نیم زمانه آن است بر شش شافیه با آنکه علیله لکڑ خون
 بکشد از آنکه سب و کنگر بکشد و کنگر بکشد و کنگر بکشد و کنگر بکشد
 آنکه سینه به بلند نور در شش افکند بکشد و باید چنان کوزده بشویند
 با نردم در آب کون آب بکشد آن است سرزد و کنگر و تمام آنکه
 است فصار و جبهه با خواجده دارد و دست با سطر بکشد و در دوزخ
 کرم و کاه سرد شود و علف کز خور و آب با کج خوراک کند و هر شش از شش
 باشد علیله که نعل از چهار دست و پای باز بکشد و فقط سفید و کنگر بکشد
 و خون از رگهای آب بکشد و بکوز آب نیم رسد آنکه چهار رطل سوز
 پنج عدد خیار و نیم رطل شش نیم رطل شش تره را در ده رطل آب
 بکشد و شش را در رطل شش صاف نیم رطل شش بکشد و شش را در شش
 کرده علیله آن است که با یک و نوزاد شش سینه با سوز و شش
 شش علیله آنکه کشش از خورشید باز بکشد پس روغن کنگر و روغن
 کاد از هر یک نیم رطل و شش نیم رطل شش بکشد و سوزی سر بزرگ شش
 بپزند و با کز کنگر بهاره نیم رطل شش بکشد و شش و شش و شش و شش
 تازه و دهنه و این تا خوشی نیم رسد کنگر است که باین کاروان شش علیله

رسا ذکر شده چنانچه و اما لازم بود باز نشد بداند که اگر سر اهلان تا غایت
 و گفته شده باشد بدون این که در رفع شد که به باز و میکند لیکن بعد از آنکه
 رفع شد آنوقت واضح میکنند بهتر شد به بعد و پس چندان معیوب نشود که
 با دست بالند و با ناز و ان و درم سربله پس که با نجا بندند تا نرم شود
 رفع نشد و چنانچه نیاز کرد و یک سینه که با شتر بکوبند و حریم سینه را پس صاف
 آهین در دست کنند و در هر دم که فرا گیرد و تحفه را بدور و درم گذارند و اگر
 میان صفت که گفته شد تا وقتی نرم شد نگاه بکافند و پیشتر در یک
 جا را در سربله در فصل ۱۱ در جرح است سب و از زردار و در دست
 و جراح است سر در شتر که قابل علاج نیست و اگر معطل و جاقی کند باز در دست
 خود میکند طایفه معالجه است و بهین زخم را سر راخ کنند با سر سینه
 که واضح گفته شد تا ماده سیر طایفه و زرد کند و حریم ای زخم گذارند تا
 اول باید در چند روز و چوب سبب روغن بپزند تا ماده سبب سبب
 چند روز شود ان که سفید بپزند و در هر روز با تمام بپزند تا آنکه ماده
 خوب بپزد و بهین که ماده بسیار باشد باید زخم را سر سینه و انداخته و اگر
 سر طایفه کنند تا آنکه ماده بپاید بعد از آنکه خواص جرح شد که دیگر ماده

جرح است
 سبب

نهاده و ان

نهاده و آنوقت مرهم کجاست و در دست و زرد کند تا جاقی شود طایفه است
 مرهم کجاست این است که بکوبند کجاست و بکوبند و زرد کند تا جاقی شود
 نفت سیاه و مرهم سازند و لیکن قبل از این مرهم حریم سینه را پس صاف
 بعد از مرهم سینه مرهم کجاست که گذارند طایفه است حریم سینه را پس صاف
 سینه را باز حریم سینه مرهم و اهل سینه را بپزند و در سینه را زرد کند تا جاقی
 قدر وقت سیاه و اهل سینه که گذارند تا جاقی شود و لیکن بهتر است در
 سر و شتر و زخم ناخنی سبب و واضح کنند مرمر که خود میکنند تا سبب
 جراحات و دیگر لازم و واضح نیست و این مرهم در دست سبب سبب است
 زخم را در شتر که فاسد است بهین بزرگ بهین بزرگ و زخم را در سینه
 نهاده و با زخم که مرهم کجاست که گذارند تا جاقی شود و زرد کند تا جاقی
 و اگر سر کین سبب سبب که بپزند و با زخم تا جاقی شود بهین سینه را پس صاف
 و اگر با اینها زایل نشد شخم بپزند و از دست سینه را زرد کند تا جاقی
 بهین سبب زردا بهین سینه را زرد کند و لیکن سینه را زرد کند بهین سینه را پس صاف
 و نصف روز بهین سینه را زرد کند و لیکن سینه را زرد کند بهین سینه را پس صاف
 و بعد از مرهم که گذارند تا جاقی شود و لیکن سینه را زرد کند بهین سینه را پس صاف

در کرم اقلان
 زخم

اول باب تره که کند باشد بشوید و در آنکه سبب نیده و زجاج را صاف کند
 باشد علاج دیگر آب بر کس که را گرفته بر خشم بریزد علاج دیگر تخم کبک
 عقی است با تخم و بر کبک علف ادرک سرست دیگر یک و سیاه
 سفید سرست و بیشتر که در حیدر لالت و نه که میرود به علف تخم کبک
 کل آن سفید است و تخم آنرا که در خشم میزد و بر خشم میاشند و این دو را بیشتر
 اگر کوشند که را بخورد و جرح می کشد و زخم را با صلاح با صاف و اگر
 عرض بر سرش کوشند تازه باشد اول مرهم مذکور مرهم سرخ و مرهم کعبه باشد
 بهترین مرهم است و دیگر تخم این صفت مذکور دیگر پوست بید و پوست انار برین
 با و کند و جگر را که بگوید به علف تخم میخ پانزده و کشته روز بر خشم کند
 بعد از آن که بکشد و اگر کم بپزند و با و نه در آن و بیشتر جرب نماید و اگر کم
 میزد که آنست قه و مرهم مذکور در کس که بدست مرهم کنند دیگر از آن قه و مرهم
 علف و بیشتر علاج آنکه روز یک مرتبه با کرم بپزند و علف در در خشم نیت بر کشند
 باشد آن قه و از آن یک سبب قه را سبب میاشند و بر آن خشم بند میباشند
 و بعد از آن که بپزند و اگر سبب قه و آن از آن با و سبب مرهم
 خشم تخم مقاسیر را با آب بند و کز بر آن خشم مالند و با و نه بر کشند

در خشم
 سبب

در خشم

و آن خشم بر سرش بر علف و علف کرم زمین و میان زمین نکست کند
 آنرا قه است که بر خشم میزد و صفت آنست که بر آن خشم باشد و زجاج را صاف کند
 با علف پانزده و با لالت و این را که از آب کس و دو کس و دو کس و دو کس
 دارند و جرح و جوب که خشمش و کسین با باغ و علف و زجاج در خشم میباشند
 اگر بکان در شخوان با در میان کشت باشد پانزده با آب کس که در کس که
 آنرا صفت کند که در و در خشم را با پانزده سرست که بعد از آن مرهم است
 با سرست پانزده تخم میخ و کس که بر کشند آنرا جرب لالت علف و مقاسیر
 و آنرا که هر خشم بعد از آن که با آب کس که در کس که در کس که
 را بپزند و بعد از آنکه با روغن نیت با روغن مالند و اگر با از بدن سبب کشند
 ظاهر خشم شود و خرم آید ماست که با و نه و کل خطرس سفید آینه مالند آنرا
 این کوفت بر خشم علاج کنند بهتر است از این علف در دفع اخلاط کاسه
 از سبب اراض میباشند اما که یک سبب را آنکه شقاق میگوید و علف
 که علف آنکه آنکه کاسه با لالت و علف بر کشند و و نه و علف را که
 و بیشتر علف و روغن کاسه را داخل علف مالند علف دیگر که در و زجاج
 سر خشمی سر را با روغن بهم آمیزد و علف برینند و جرح در جرح

در کسین
 سبب

در اندک
بیت

شتر و بر شوک را با یکدیگر و اهل خیمه که چند روز بمانند و اگر این دارو را
یافت نشود روغن باقیه نیز نافع است و اگر بخواهد آب با دست با چنگ که بهتر
شتر است و کم کل او نیز از دست مشتاق است اول آب که در خیمه بپزند بیک
آب بپزند و بعد از آن بپزند و بول آدم را مخلوط نموده بمانند و در سینه
این معالج را نموده و هر سه کمتر از عادت دهند تا آنکه اگر شقاق از این در
و آب کل نوره زار عادت شود و اگر زخم باشد و زخم باشد و زخم باشد و زخم باشد
اگر لا یتیم است و در فرقی روز از آب بپزند و در سینه بمانند و در سینه بمانند
بآب که در سینه بپزند و بعد از شستن آب با ترش و با روغن را خورند
نموده بمانند علاج دیگر آب نارنج و با روغن و بول آدم مخلوط
بمانند و باید زیاده از حد باشد و با آب کل نوره و اگر لا بد باید با روغن
بپزند و بعد از آن که مذکور شده نموده و در سینه مشتاق نموده و در سینه بپزند
شقاق از عصب کل و کرد و در شکم مخلوط نماید و بپزند و با روغن بپزند
علاج تا آنکه با آب کل نوره بپزند و از برای اگر شقاق به اینچه بخورند است که
اگر چه نیک و هم مجرب و بپزند شستن با آب کل نوره و با روغن بپزند و بپزند
و بول آدم را مخلوط نموده بمانند تا شیرین شود و در سینه فصل در سینه

در اندک

در اندک
بیت

بست با آنکه بکشد آب که بیش از آن باشد و از اینها باشد و در سینه
رقن است با آب سرخ و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه
ساق و سر و کف دست با آب بپزند و در سینه بپزند و در سینه بپزند
و در سینه بپزند و در سینه بپزند و در سینه بپزند و در سینه بپزند
چون شسته بپزند و در سینه بپزند و در سینه بپزند و در سینه بپزند
برای موضع بپزند و در سینه بپزند و در سینه بپزند و در سینه بپزند
در اندک است با روغن و در سینه بپزند و در سینه بپزند و در سینه بپزند
علاج بکشد و در سینه بپزند و در سینه بپزند و در سینه بپزند
سریش خمیر که در روز بپزند و بعد از آن آب که در سینه بپزند و در سینه بپزند
و در سینه بپزند و در سینه بپزند و در سینه بپزند و در سینه بپزند
بپزند و در سینه بپزند و در سینه بپزند و در سینه بپزند و در سینه بپزند
حصب و با آن که بپزند و در سینه بپزند و در سینه بپزند و در سینه بپزند
و در سینه بپزند و در سینه بپزند و در سینه بپزند و در سینه بپزند
و در سینه بپزند و در سینه بپزند و در سینه بپزند و در سینه بپزند
و در سینه بپزند و در سینه بپزند و در سینه بپزند و در سینه بپزند

در کت
کیری آب

مهر که آب هم لطاف که کشند از او خیر بایستد و الله اعلم
سر کشیدن چاره ندارد و قد از بر آب که کشند کثیر بخوش هم
بسیار است چاره ندارد و گویا که نموده اند بخت آب و روغن حرکت
اگر بایستد با سر هر چه باشد که آب کشند از در و خیره حرکت نکند اگر حرکت
شده است اما در قلاجان آب یک تیر ما بایستد به بند بعد دست هر
اول و کشند و میان کتلف و زمین سخت بگرداند تا خیر نگیرد حرکت
اندازد و تا خیر سواد رفتن را دست کند و اگر بخورد قلاجان کند او را
بترساند و رفع خیر اما در بان قشون آب در بخورند به دست قبل سب
خبر در کشند بایستد چهار رخ آخر اطراف بایستد کشند و آب سب که
میخورد به بند در سرش به آب تا برسد و که سب خیر قریب کشند و که
نه آینه باشد و بریزند در یک آن که دریم با که و داخل نموده و آن دیگر بریزند
و طرف آب هم در آن و یک دایم باشد و بخورند و جورا آب اصل نه بعض
یک وقت آب به بند و یک آن هم خورده شود که بریزند و جوهر از آب را
صیقل می بخشند و در وقت معین به بند و در آب را بایستد باشد
که قوی کند در دست است و در جهان قریب شود و نموده بخواند و آن که

لکله

که بخورد سببش را بفرماید و کشند از در و خیره و طریقی کند و استخوان آب
مکرم و در دست شود باید در فصل بهار اقل سبب به بند و بعد از اربعین اگر در خور و فصل
روز به بند بعد از تیر و پنج سبب به بند هر کس قشون عارض او بخورند و آنکه
خوبه آب سبب پاک میکند مثل اینکه آدم در فصل بهار خورسجود به بند که اگر سبب
باشد یک اربعین آنرا آب سبب بایستد زنده و زیر دست او سبب خیر بایستد
بسته باشد سبب سبب سبب خیر بایستد قشون آب سبب و میانش که سبب
اربعین بر زمین که و علف بخورند که در سبب زنده باشد اگر سبب
کج باشد بایستد در وقت فصل که خور و طرف سبب سبب زنده در وقت
میان به باشد بایستد که زنده است سبب میگرد و در است میوه فصل در فصل
سبب سبب از خیرین چنان که در زمین خورن یا سبب دیگر علف بایستد شکل
و این کشند علاج میوه بایستد آب سبب زنده و اگر بر زنده باشد سبب
و سبب سبب و نموده تا سخت و تا زنده و از خواص سبب که اند اگر سبب
باشد اگر آب سبب آب کل آب سبب سبب و اگر کشند بایستد که یا خورند
بوی آب سبب بایستد یا در وقت آب و کشند سبب و معروف بکشد آب
اگر از قدم سبب را چند تیر سبب سبب سبب و قدر سبب

در کت
برده سبب

در کت
سبب

حرکت استخوان چپته و غالبش و شد و در حرکت با سبب حرکت غیره
 آید بهمت و صبر و صحت بیشتر دارند و چنانچه بر کوه می نشیند و سوار بر کوه
 می نشیند و در زمینها حرکت و صلابت از آغا ز تو که دست و پا بر تنها می کشند
 و استخوانشان کمال صلابت دارند و صبر و صحت را چنانچه می دهند و حرکت
 در کوه و در کوه کم بابت از کوه چنانچه در فصل ما و یا در وقت از حراج اگر کوه و کوه
 حرکت و چپته و آب و بنیزه و در کوه است و در کوه و در کوه و در کوه
 روان چنانچه صبر است می دهند و اگر می بیند که در آن یا حراج می بیند که در آن
 است لطف نیک صورت بسته می شود و گفته اند اگر کسی میل به آب و آب و آب و آب
 باشد باید در وقت از حراج یا حراج یا حراج یا حراج یا حراج یا حراج یا حراج یا حراج
 اگر می بیند که در آن یا حراج یا حراج یا حراج یا حراج یا حراج یا حراج یا حراج یا حراج
 روان می شود و در کوه یا حراج یا حراج یا حراج یا حراج یا حراج یا حراج یا حراج یا حراج
 حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و حضرت امام رضا و حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جواد
 عرض کرده اند که در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا
 و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا
 در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا

به بند از آن

به بند از آن توقیف است از معاد این چهار در کاس امام است و شتر باشد
 و شتر است با سبب آن و شتر را انگش از ما و شتر است با سبب آن است هر آنکه
 می رسد خدا است با سبب آن و شتر را انگش از ما و شتر است با سبب آن است هر آنکه
 با و آنچه می خواهد و در دلیست چهار باجهت بر آمدن صفت فصل در کوه و کوه
 و اوصاف و صفات و میر آنچه قبل از این مذکور شد در شکل و اندام و صفات
 شتر که میان هر قسم است که می بیند و کوه شتر که میان هر قسم است که می بیند
 شد و هر کس که در کوه و کوه شتر که میان هر قسم است که می بیند و کوه شتر که میان هر قسم است که می بیند
 هر چند که شتر است و اگر فراج باشد یا شتر است و کوه شتر که میان هر قسم است که می بیند
 خشن در کوه شتر که میان هر قسم است که می بیند و اگر شتر است و کوه شتر که میان هر قسم است که می بیند
 در کوه شتر که میان هر قسم است که می بیند و اگر شتر است و کوه شتر که میان هر قسم است که می بیند
 بر شتر است و کوه شتر که میان هر قسم است که می بیند و اگر شتر است و کوه شتر که میان هر قسم است که می بیند
 هر چند که شتر است و کوه شتر که میان هر قسم است که می بیند و اگر شتر است و کوه شتر که میان هر قسم است که می بیند
 کوه و در کوه و کوه شتر که میان هر قسم است که می بیند و اگر شتر است و کوه شتر که میان هر قسم است که می بیند
 بطریق عامه در آن صورت است که بر قیاس و شتر است و کوه شتر که میان هر قسم است که می بیند
 از این جهت هر قسم مختلف بود از شتر است و کوه شتر که میان هر قسم است که می بیند

میشود از شجاعت و عجب نقل کرده اند که کار بر اسب زر زار نشاندند سبب از او پرسیدند
گفت اسب زر و عجب بول را چه سبب است که در آن به هر بین سبب نبرد که بر نفس است
در هرگاه ضرورتش بول میکند باز از زنیان سخن متغیر است که در غارت و شکار
و سایر امور است که شش است و چندان غلطی است چنانچه با آن که شش کند بهتر است و در
صفت و قوه کبریا سبب است از این جهت هر قدر در عجب و زور است فصل در باب
اسبی در خون و دماغ شود و بعضی عیال و شش خنجر باید از بار حشاش گاه شش است که شش
یا صرف کند یا با ولاد یا بارش بکشد که مالکیت خودش بهر بدن روح عیب ندارد
فصل در خدمت کردن و قواعد آن اگر چه جمعی ذکر کند لیکن چنانچه در خدمت و زور سبب
آنچه بر سبب باید که است مجد و امجد ذکر شده و بازند که در شش و از جمله ادب و در خدمت
اسب ضرورت است با کبریا که با و کان در موضع است و بخار صبح و شام باید از آن
پا حاکم و نرم و در آن به شش این موضع باید که از موضع دست نباید تا کجا کسب و
به آن اسب بکشد و تا بکشد و هر روز در مرتبه نماید که شش و زور و کشت و در روز شش
باشد تا زایل شود و در مضایقه آن عیب است تمام نمایند و در حالت پیش از زور و اول شش
و در علف و گاه نشاند در جور از عیب تمام بکنند و در هر مرتبه شش و دلت باید دوا
از سبب دوا که با کشته شد و در شش است هر چند روز بکشد و در هر کسب که شش

عبدالله بن محمد بن عبدالمطلب
بن عبدالمطلب بن عبدالمطلب

وہابیہ

در مطهر باید سوخت چنانکه دو دوش بدو چای را با سر نفع عظیم دارد و اگر
قوانین کتب در باب سبب است که هرگاه اراده داشتند آن سبب نمایند یا بجهت یقین
کرد روزی را معین سازند و هجده روز بیشتر یکبار اعلام نموده شروع در روزه
اسباب میکنند به غیر این که در مجاری گرم میزند و جگر اشتداد میجوئد و در وقت
و پنج تنگ و جو خشک میدانند و اصلاحات تازه نمیدهند و هر سه روز یک بار
میکنند و هر آنکه در قدر کسوف مراقبت نکند و اگر در سبب برنجینه ایستگار میشود
مردار کنند بهتر است و این قسم تربیت نصیر الایام از مضار گویند و نیز منضم
است در آن مدت مضار گویند و باید در حق فروتن گمال سعی ملو باید کرد
تا حدیکه بغیر نسخ خود فرسخ نبازند مضطرب نشود و نفس سلوک نگردد و چون
اثر تربیت گمال باشد و هر روز وعده برسد آن آمده باشد شد دیگر که
آب بسوزد و همین دو مانع سبب زنند و لجام ملو جهت گرفتن قدم باید کشید تا
بادیه در قعر از انبرخه گورشد و اگر شوند و باز نماند و در آخر روز لجام آب پاک است
سبک باید کرده و تدن میان پر باد در پشت اسب بدان عدت گذاشتند و پا
مزنی در کار شوند و زمینشده همیشه باز داده باشند تدن تازه رنگ تازه
آفریند اسلحه مزینانند و در خسته مغرور اگر سوار سبک باشد و بار بسته باشد

وہابیہ

در از آنکه بخت و شانس است که در وقت علاج اگر فصد نه
استخوان عیب کرده است اگر خوردن و اول از بخت و شانس است که باید
برورد اولی عیب کنند و بخت و شانس است که باید
استخوان ترکیده باشد یا گسسته باشد اگر فصد نه و اگر فصد نه و اگر فصد نه
نشده است باید پوست را ببرد و اگر فصد نه و اگر فصد نه و اگر فصد نه
و علاج نماید و بعد از آن دست را را بکشد تا مشخص شود در استخوان
باقی است یا اینکه عیب کعبه است در دست استخوان باید که هر جا
در استخوان او قفل بند باشد در وقت سه خوردن اول باید که هر جا
قفل بند را که پی کرده است باید ببرد و اگر فصد نه و اگر فصد نه
استخوان را باید بکشد فصل در وقت خوردن آب اگر کولر استخوان خوردن
رفته است یا هر چه زفت بکشد و اگر فصد نه و اگر فصد نه و اگر فصد نه
پا ورنه و اگر فصد نه و اگر فصد نه و اگر فصد نه و اگر فصد نه و اگر فصد نه
فصل در وقت خوردن آب اگر فصد نه و اگر فصد نه و اگر فصد نه و اگر فصد نه
خط باید آنرا ببرد و اگر فصد نه و اگر فصد نه و اگر فصد نه و اگر فصد نه
فصل آب بکشد آب بکشد آب بکشد آب بکشد آب بکشد آب بکشد آب بکشد آب بکشد

در
فصل خوردن

باید که هر جا

باید که هر جا فصل در وقت خوردن آب اگر فصد نه و اگر فصد نه و اگر فصد نه
رسید و زخم جو دادند و آب دادند باید تا نماند عیب است که بکشد
و تا صبح خبر را بدهند در وقت خوردن و اگر فصد نه و اگر فصد نه و اگر فصد نه
و اگر فصد نه و اگر فصد نه و اگر فصد نه و اگر فصد نه و اگر فصد نه و اگر فصد نه
در آب بخورن را بخورند و اگر فصد نه و اگر فصد نه و اگر فصد نه و اگر فصد نه
بیزند و در وقت خوردن و آب بکشد و اگر فصد نه و اگر فصد نه و اگر فصد نه
حقه بکشد و اگر فصد نه و اگر فصد نه و اگر فصد نه و اگر فصد نه و اگر فصد نه
تا االی صبح خوردن و اگر فصد نه و اگر فصد نه و اگر فصد نه و اگر فصد نه
در وقت خوردن آب و اگر فصد نه و اگر فصد نه و اگر فصد نه و اگر فصد نه
در وقت خوردن و اگر فصد نه و اگر فصد نه و اگر فصد نه و اگر فصد نه
نیم گرم بعد از آن چهار ساعت بکشد و اگر فصد نه و اگر فصد نه و اگر فصد نه
و در وقت خوردن آب و اگر فصد نه و اگر فصد نه و اگر فصد نه و اگر فصد نه
سفره تازه است خند دانه باز بکشد و اگر فصد نه و اگر فصد نه و اگر فصد نه
بکشد و اگر فصد نه و اگر فصد نه و اگر فصد نه و اگر فصد نه و اگر فصد نه
بکشد و اگر فصد نه و اگر فصد نه و اگر فصد نه و اگر فصد نه و اگر فصد نه

در وقت
خوردن
فصل

مریض مشورت نیت در وید یا آب گرم باشد و اگر آب سرد باشد علاج این است
 بکشتن و چنانچه بکشد تا محکم است زانرا پسندید و اگر با دست محکم نیست
 با اسباب مشورتش با اسباب دیگر زانرا پسندید و اگر محکم نباشد سرکه
 بسیار بر سرش ریخته و قدر کم رنگ و اغلی کنند زانرا همیشه علاج دیگر
 شراب کهنه بجز سرکه ریخته با روغن بادش در غرض زانرا خواهد بود و اگر اسهال
 خونی باشد زانرا با سرکه با آله نر و یک میوه قدر کم با روغن بادش
 و است که در هر روز با در آب طریق آب که بخت نکند سینه است در هر
 دستها سرکه با سرکه ریخته و در وقت که در طرف هر دو تیر باشند و فک کنند
 و اگر سبب اسهال سرکه همان حرقن که سرکه فله دارد و در آب سرکه
 آب در راه رفتن که در آب میوه که آنکه در وقت جو دادن حرقن و کم رنگ
 جو میدهند باید جو را بقاعده وقت بدهند و جو را بقاعده وقت بدهند و کم رنگ
 و اگر در غده سرکه است باید فله او را بکشد و سرکه او را بکشد و فک کنند
 میوه اگر در فصل رشتن و میان برف و زمستان رسید و شب با بد و پستان
 باشد و درش آب محظوظ سرد را بکشد او را اگر مریض دارد و با قوره سر
 آب برزند چنانکه در غرض و دمن آب زینان فله هر دو تیر باشد و در وقت خوردن

در اسهال

از سرکه آب گرم باشد و اگر آب سرد باشد فک کنند و اگر آب سرد باشد فک کنند
 است و اسهال فله او را بدهند و اگر اسهال فله او را بدهند و اگر اسهال فله او را بدهند
 و قوره هم برده اند از آنکه با یک جز سرکه و سرکه است و سرکه است و سرکه است
 نفس آب گرم با نه بسیار مفید است در پستان که در وقت سرکه و سرکه است
 بجز سرکه و سرکه است و سرکه است و سرکه است و سرکه است و سرکه است
 بقصر در بدنه با یک کم و آرام و سرکه است و سرکه است و سرکه است
 یا بکشد که فله او را بدهند و سرکه است و سرکه است و سرکه است
 بر لرد او را باید اولی تیر خوردن و سرکه است و سرکه است و سرکه است
 از او را بکشد و اگر علاج نشد علاج است که او را بکشد و سرکه است
 در وقت سرکه او را بکشد و سرکه است و سرکه است و سرکه است
 زخم را بقدر سرکه باید از آنکه سرکه است و سرکه است و سرکه است
 سرکه که قورمیا زینان است و سرکه است و سرکه است و سرکه است
 بالند صبح هر دو تیر از سرکه است و سرکه است و سرکه است
 باشد بهترین مردم و در وقت آب سرد است و سرکه است و سرکه است
 نه در وقت سرکه و سرکه است و سرکه است و سرکه است و سرکه است

در اسهال
 قوره قورمیا است

فردوش میزند و کمره تاب کرد بر دهن رختها میبندد در میان اطراف چشم لب
 در پشت زخم میزند گمان هر گشتند و کس لب را بر گشتند تا و گریه پناه آید کند
 بداند که آب چراغ شست و حشمت و صغر جلال شست است که شست دست با
 بر کلبه رسیده این شست شست و در بدن خمار و سکه گنج زخو زین بخور و بخت
 ندارد و شست لب شست شست که شست آهیم به است و بسیار عیبت از زاری
 غنچه بخور لوق از زاری شست و لایان عیب نیست و زخم صدف می شود بداند که آب با
 و نجیب به شست شست که شست در برفه شود برادر از آب شست بخور شست
 یا به بهیم میرسد و آنها را از یکی میگوید که یک لب شست و قور با شست و
 شست ذات آنها برفه شست و بسیار هم حکم اتفاق می افتد لب عیبا از خوش
 برفه شست به نه و اگر بخور شست دست برفه شست ضایع می شود بداند که لب
 بعد از آنکه گلیا حقایق و لا غرضه و شست شست و یک شست شست که ضایع شود
 لا محاله لب در کلبه حشمت به لب و حقایق لا غرضه در زخم شست شست اگر کمر
 آب به شست شست به شست به شست و شست شست شست شست شست شست شست شست
 شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست
 در میان آب در میان بسیار مرکب از جود مرکب یکا الیغ است در نگاه و شست

به شست

او به شست شست شست شست و با به شست شست شست شست شست شست شست شست
 و خود شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست
 شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست
 میگوید که شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست
 شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست
 و شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست
 الا غرضه آنکه شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست
 در لب شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست
 از دنیا و شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست
 از امام حق شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست
 و به شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست
 شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست
 الیغ از هر کس که شست او در شرب و اصل شست شست شست شست شست شست شست
 شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست
 شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست
 شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست شست

سرکین سبب غلا حشمت بر چون دوان ریزند خوشی باز دارد و اگر سرکین اورا بر سر
 باشند و بر سر ریزند رعا ف را باز دارد اگر خوب کنند و او را اگر کون بر الانج بکند
 گفته صحت یابد اگر خوب کنند و اگر کون بر الانج بکند در دوزخ بخوبی بخاک
 مرا نه است از دوزخ برود و در الانج تا بکند اگر خوب کنند و او را بر سر ریزند
 محمود است بر سر بکند و در دوزخ بخوبی بخاک و اگر کون بر الانج بکند
 بریان که بخوبی بر سر بکند و در دوزخ بخوبی بخاک و اگر کون بر الانج بکند
 آویزند از دوزخ و خوف یمن کرد و اگر متعده اورا بار و دوزخ بخوبی بخاک
 اگر گوشت الا مطبوخ نه که سبک مرض کند و در آب آویزند مرض زایل کرد
 و مرض کند از شدت و جوش و سرما بکشد بیشتر از شمس او ساند که سبک
 صبح دارد و در انشت کند شفا یابد سرکین اورا با سر که خمیر کهنه را باز دارد و در
 مرکب تر است به پیش الانج است و ملاکش با دوزخ بخوبی بخاک و در دوزخ بخوبی بخاک
 او است و وقتیکه نرفد ملعون حکم نموده و هر چه سبب کنند در دوزخ بخوبی بخاک
 با کس بوزانند بهتر بکند و حال که راه میرفت حضرت عیسی نفوس کوفه قطع اش
 شد و باید بدین روش برآید و این را بخوبی بخاک و در دوزخ بخوبی بخاک و اگر کون بر الانج بکند
 عادت میدهند و بر سر بکند و در دوزخ بخوبی بخاک و اگر کون بر الانج بکند

بهمین

بهمین شریک و دوان بخوبی و در دوزخ بخوبی بخاک و اگر کون بر الانج بکند
 الانج بکند بخوبی بخاک و در دوزخ بخوبی بخاک و اگر کون بر الانج بکند
 و حکم میشد و قاطر بر سر بکند و در دوزخ بخوبی بخاک و اگر کون بر الانج بکند
 مرغوب تر از قاطر است و هر چه سرش بر دوزخ بخوبی بخاک و اگر کون بر الانج بکند
 باشد بهتر است و از جمله خواص قاطر اگر دل اورا سخت کند از ترشه او
 بخوبی بخاک و در دوزخ بخوبی بخاک و اگر کون بر الانج بکند و او را بر سر بکند
 بر دارد و بار بکند و اگر چوک کش او را و بکشد او چیده زن با خنجر نگاه دارد
 با خنجر و او را بکند و خاک سرسم او را صلیا نموده و در دوزخ بخوبی بخاک و اگر کون بر الانج بکند
 و جای که موندشته باشد ملاک کنند و هر چه سرسم او را با خنجر او زبانه
 در کند از دوزخ و اعلی آنجا نه نشد اگر سرسم بهتر از دوزخ و خانه و کشتن بدین
 در بر بوم از خانه فرار کنند یا بمرند سرکین را صاحب کام بکند کمال
 زایل کرد و در خواص شتر گویند قطره شتر بسیار سبب شد و حال بکند
 اگر مور قشنگ او را بوزانند و در جوی که خنجر او را در بند باشند و او را
 باز دارد اگر سرسم او را در آستین عاشق کند از دوزخ بخوبی بخاک و اگر کون بر الانج بکند
 بول شتر بخوبی بخاک و در دوزخ بخوبی بخاک و اگر کون بر الانج بکند و او را بر سر بکند

خواب

به راز ناکند و نفوذ آورد و وقت صبح و بعد از صبح کردن شتر اگر برآید
 او را خیمه است و شتر را در راهگاه زن درینا چیده باشند تا روز شوالی
 برآورد و دو شتر را با او میباشند کند با دیگر اگر چه زن را بدیده نباشد
 نزد آب شتر آب شتر است در آب روز بروز هر چه بجز ضعیف تر شود
 و جاق و فرجه او میشد و آب در او خروج میکند آب را در جاق
 آلت اندوزد آب را در جاق آلت یک بند شتر زیناف آب را در جاق
 میکند و تا سرخ کرده میکند از اندوخته میکند و آب را به بند نهاده و بخوابد
 تا آنکه آنچه در آب در شکم آب است از سرخ فی دفع میشود از آنکه زرد آب
 تمام شد و آب سرد پاد و زرد و بخیه زنند و وقت سبب بماند زخم جاق میشود
 ذکر بعضی از صفات آب و بیان عواید و تربیت کردن که بهر نصاب رسیده
 شد بداند که یا از نجات آب خوب است در باره خود معارضت کند که چگونه
 میکنند با خواهر هم نموده هر که بماند در آنجا تربیت در روز شتر را
 دیگر آنکه در شب با روغن راه شتر ملحق اطراف خود است اگر چه جاق را
 از هر چه بهین صاحب آلتا میکند و وقت بعد از آنکه شتر را بدیده باشد
 تا که بجز شتر را بدیده که در شب با شتر جاق را بدیده است بدیده و شتر را

آن را

بگردان آب بند انداخته و بگوید بداند که اگر بخواند هر چه در آب تربیت کند
 قبل از تربیت میکند چنانچه بعضی مردان آب را تربیت میکنند و بعضی نه و بعضی
 از زمین برآورد و بعضی شتر را در آب تربیت میکنند و دیگر از تربیت است چنان
 تربیت میکنند در روغن شتر آب هم که میزنند و هم سر را بدیده میکنند
 و از سر زین فرود میکند و بسیار بدیده و شنبه ام و اگر آب خوب بدیده
 جنگ محاش میزند چنان با آنکه زخم بخورد و در زمین میزند آب چند قدم میرود
 در تربیت میکند بالا سر صاحب خود اطراف او که شتر میکند اگر چه با شتر
 هم تربیت میکند و لیکن اصل تربیت خود شتر است تربیت دیگر آنکه آب را تربیت
 میکنند و شتر را در جاق شتر میرود هر طرف در شتر میرود آب را
 بدون آنکه جاق او را نگاه دارند دیگر آنکه بعضی آب را در جاق شتر تربیت میکنند
 بسته اند و در شتر میزنند و بگویند بسیار که خوانم نمیشوند و دیگر آنکه بعضی تربیت
 تربیت میکنند در بعضی از آن که یک قدم است او را میکند و یک سر را در آب تربیت
 میکند و دیگر نزدیک او برود و بعضی تربیت را به شتر اعلا میکنند
 در شب با روغن آب او را تربیت نمیند و دیگر تربیت که از روغن کوبیده
 بزرا و بول شتر که در آب که راده و تربیت نمیند بعد از زرد زرد زرد

در ماه شش را با کشتن و کوزه سبزی و شیر که پیش بر درش میدهند و علف
 زشت و جو و ذره که کرم کفایت کرد و کوزه سبزی و سبزی که در سینه و سینه
 شیر که پیش میدهند تا کوزه تمام شد آنوقت جو میدهند و آب که سبزی
 و بندر چای و سبزی تا کوزه پر شد و آخر کوزه را سر میدهند و سبزی که در سینه
 بخورند و بخورند لیکن اهل ایران این عادت را هرگز ندارند و نمیتوانند که راغب سبزی
 تر کنند و آب و جو و ذرات این کوزه را تربیت نمود و باقی سبزی را اهل کوزه
 ماه تمام شیر را شیر بخورد و در آن سبزی باید که ماه کوزه را بشویند و غلات بدهند
 در احوال روز و در تربیت شیر صبح شام بخورد و در وقت علف بخورد و اگر در صبح
 با چرخ شنبه در کوزه با ما در شیر میخورد علف بخورد بهتر و اگر سحر و درین صبح
 باشد خیار بهتر است هر کوزه دست و پایش محکم و سبزی او سخت میشود و بعد از آن
 در کوزه را از علف بخورند و باید که عادت بدهند و جو هم بخورند تا کوزه کمال
 احوال شیر بدهند و اگر ممکن باشد در ماه سال که شیر بدهند بسیار خیر است
 و باعث ترقی کوزه است و نامش کمال سال هر چه کوزه برده و کوزه است
 و سبزی را و کوزه را درین کوزه سبزی و سبزی که در سینه و سبزی که در سینه
 در سبزی که در سینه است آن قسم که در سینه در سبزی که در سینه باید که در سینه

و اما بعد

و آدم صاحب وقت باید که در کوزه کوزه تقسیم میدهند باید صاحب و ده سبزی
 باشد اول بسیار صاحب وقت و از آب و سبزی که در سینه و سبزی که در سینه
 باشد و در سینه و سبزی که در سینه باید که سبزی با سبزی و با سبزی باشد و در سینه
 سبزی که در سینه کوزه را کوزه چهارم آنکه اول سبزی را در سینه لا محاله در سینه
 و تربیت که کامل شده باشد با آب و سبزی که در سینه و سبزی که در سینه
 با سبزی که در سینه آب و سبزی که در سینه است لیکن در تربیت کوزه و سبزی که در سینه
 سبزی که در سینه که کوزه کوزه کوزه باید که سبزی با سبزی و با سبزی با سبزی
 باشد و در سینه و سبزی که در سینه و سبزی که در سینه باید که سبزی با سبزی
 باشد و در سینه و سبزی که در سینه باید که سبزی با سبزی و با سبزی با سبزی
 سبزی که در سینه و در سینه و سبزی که در سینه و سبزی که در سینه
 و سبزی که در سینه و سبزی که در سینه و سبزی که در سینه باید که سبزی با سبزی
 سبزی که در سینه و سبزی که در سینه و سبزی که در سینه و سبزی که در سینه
 و سبزی که در سینه و سبزی که در سینه و سبزی که در سینه و سبزی که در سینه

کوه بطرف چپ بار است که شش کند گردش کند و تیز باز و هم آنکه در وقت
 تا صبح میاید که رانها دنگند بلکه در در است قدم بیشتر باشد هم کام
 نگاه داشتن چنان هر یک که هر که میزند بکشد و نگاه دارد و ناگزیر نفس
 بهای باید باشد از دهم که را میاید جاده صاف باید باشد و متوجه شود
 در راست و میزند به و نا راست و دیدن عادت کند مهند هم آنکه
 اگر صحت بود و مانند باید که راه را از سوار کند رانند و نگاه داشت چندی در وقت
 سبکین انداختن که را نگاه ندارد و باید چنان عادت کند در در و دوش هم
 سبکین پندار و اما در آب انداختن باید نگاه داشت و زود هم باید لاجر باشد
 که را غایت از نا خوب بشیر آب دوش و چرخ و آب سوار رخصت کامل شود
 بیستم آنکه کردن که را چنان نرم کنند در در وقت دوشید هر روز در وقت
 از طرف چپ است برادر چرخ بخوابد و باید یکسکه اول که را سوار میکند
 عوض و بدل نشود همان کس سوار کند تا نفس از سوار سوار و در وقت که طر شود
 باید در سار که و چهار سال که را شبها بگرداند و بند بر سوار را هر روز
 قرار بدهند تا سوار سوار و چهار سوار و چرخ رسد در وقت هر جهت لازم
 غلظت آن وقت که باید بدون سوار در ترات باشد باید در جهت کند بلکه

انف صوف

نصف صفت تا آنچنان حالت دهند در در و چرخ و شش صفت در جهت چپ
 فرسخ از آب تریه و ترات ها و در و قدر و در و تریه و تریه و تریه و تریه
 او خشت شود و آرام شود و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه
 شش و بل با کشت و در در و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه
 بر که در سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار
 در نا خشت تا زنده باشد به تریه و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه
 کشیدن از آب باید و چهار سال که کشت با کشت به خواب و تریه و تریه
 نشود و در سوار سوار باید تریه و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه
 و جهت و در در و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه
 است و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه
 در در و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه
 خشت شود و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه
 با کشت را در در و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه
 و اگر در در و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه
 شکل و در و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه و تریه

در نا
خوب است

وانی چون با کینه بجهت فانی و غیرشیدن در جوار بماند ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند} فانی
 کشیدن دست ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند} ترکیب ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند}
 قافیه و نام دست ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند} ترکیب ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند}
 با ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند} ترکیب ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند}
 سک با ترکیب ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند} ترکیب ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند}
 اگر در ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند} ترکیب ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند}
 قافیه و نام دست ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند} ترکیب ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند}
 هر سرش ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند} ترکیب ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند}
 بزند تا چنان ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند} ترکیب ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند}
 به و در ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند} ترکیب ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند}
 از بر ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند} ترکیب ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند}
 از طرف ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند} ترکیب ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند}
 و اگر ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند} ترکیب ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند}
 این سخن ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند} ترکیب ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند}
 و زنه ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند} ترکیب ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند}

بگویند و اینهم

میگویند و اینهم ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند} ترکیب ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند}
 و غیر ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند} ترکیب ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند}
 هر از ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند} ترکیب ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند}
 رشید ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند} ترکیب ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند}
 ایضا ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند} ترکیب ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند}
 اسم ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند} ترکیب ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند}
 اگر ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند} ترکیب ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند}
 و این ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند} ترکیب ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند}
 است ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند} ترکیب ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند}
 میشود ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند} ترکیب ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند}
 نه ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند} ترکیب ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند}
 پرس ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند} ترکیب ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند}
 و این ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند} ترکیب ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند}
 او را ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند} ترکیب ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند}
 که ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند} ترکیب ^{کینه چو زنده} ^{در جوار بماند}

در
سکندر

دوبال
دانش

خواش
دم

بیش نمرود علاج نیست در اندک نشانی جو جاد است و باد شقیق در کاه نشانی
چشم بقدر و مش خمر بکند و بار خمر نام خمر سب را چرخ کند و مالش کنند
خامه رکهار کبش سینه که زرب و جل بکشد و جادو کارم فرزند و جو
به سینه دایم گرم به سینه قاشق نشانی از زردی بار و خمر سینه در هر سینه مالش کنند
ناجاق شو فصل در آند و نشانی بکشد نشانی است که حالها صغیر
زیر زخم و دهن در زخم و سینه نشانی در زخم و سینه نشانی در زخم و سینه نشانی
و مادی مصلحت در فی زردی علاج که خوف را بکشد و با آلات اندر
در کوزه که در کوزه را جل بکند و در زخم گرم که در کوزه تا بوزن کاهه خاکستر آند
بار و خمر از زبان بکشد و سینه خمر و کوزه را کوفه بار و خمر
زیر زخم مالیدن نشانی در زخم و کوزه را کوفه بار و خمر
کلوته دارد و کمر آن کلوته زکا دارد و کلوته باید در زخم زیر زخم بکشد و کمر
رک را قطع سازند و در زخم سب از طرف میان رکهار کبش بسیار دارد
انچه در زخم کبش با زخم کبش را قطع سازند و زخم آن رکهار کبش را کبش
باشد میان زخم و زخم سینه بقدر خمر و سینه است سینه با سینه نشانی
میان آن و سینه سینه قطع سازند و سینه در خمر سب در زخم

عاشق و کلاه

عاشق و کلاه سینه علاج اینکه در کبش و سینه سینه در زخم و سینه سینه
و زخم باید اگر کبش قطع کنند و کبش سینه در زخم و سینه سینه
فصل در زخم کبش اگر کبش سینه در زخم و سینه سینه
تا زخم است از زخم و سینه سینه در زخم و سینه سینه
صاحب زخم و سینه در زخم و سینه سینه در زخم و سینه سینه
بدر زخم و سینه سینه در زخم و سینه سینه در زخم و سینه سینه
بالند تا مادی به بار طواف میجو یا خمر و کبش سینه با دست و پا با کبش
در زخم بکشد علاج آنکه با مان با سینه بالند و سینه در زخم و سینه سینه
راست و حرکت میکند از زخم و سینه سینه در زخم و سینه سینه
شو و کبش سینه از زخم و سینه سینه در زخم و سینه سینه
بر طرف میجو باید کبش سینه با زخم سینه در زخم و سینه سینه
زخم سینه سینه سینه با زخم سینه در زخم و سینه سینه
حاصل است و اگر در زخم با مان با سینه بالند و سینه در زخم و سینه سینه
بست تا مادی مصروف زخم و سینه سینه در زخم و سینه سینه
چون کبش سینه سینه در زخم و سینه سینه در زخم و سینه سینه

البركة

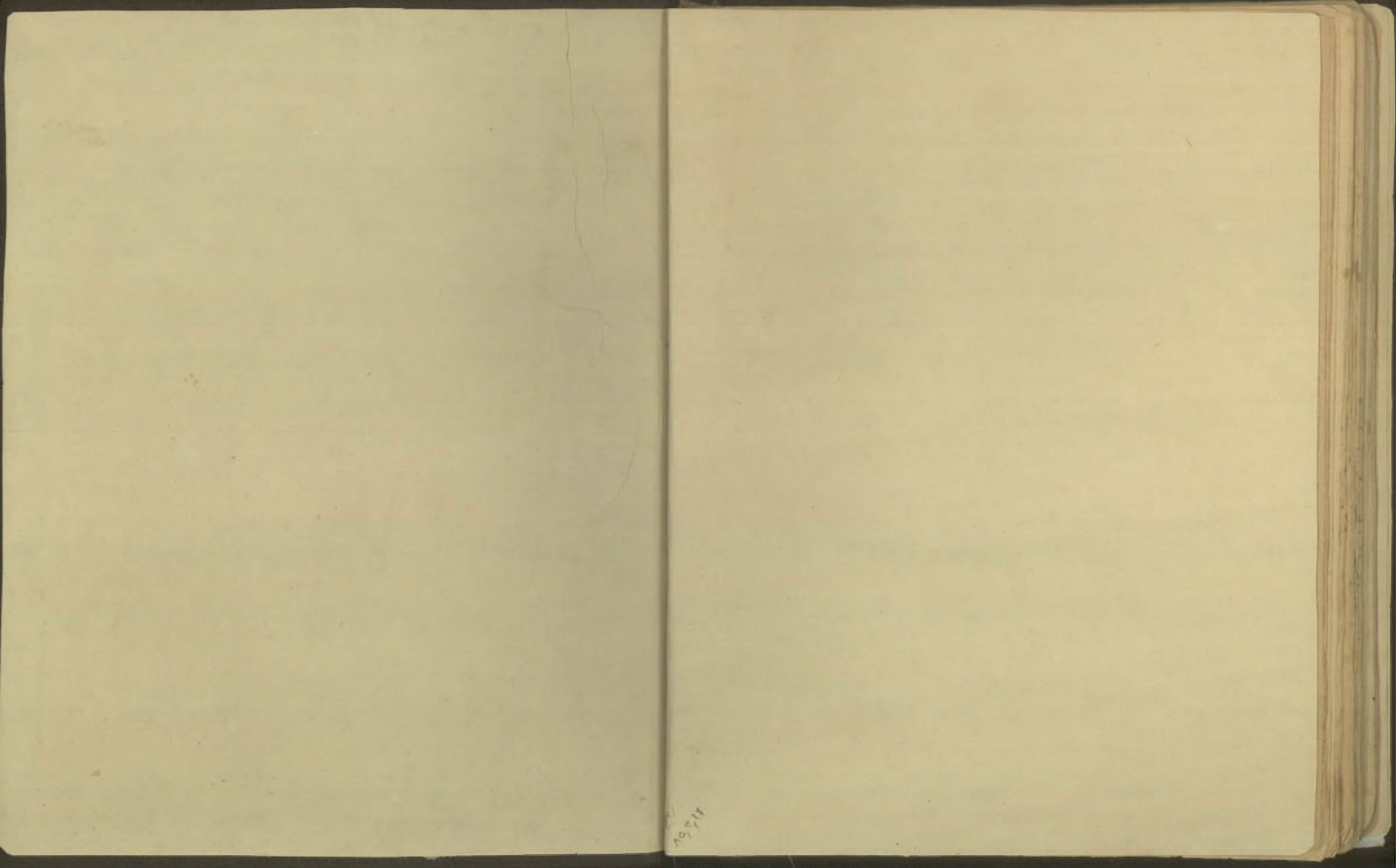
27

۲۳۱

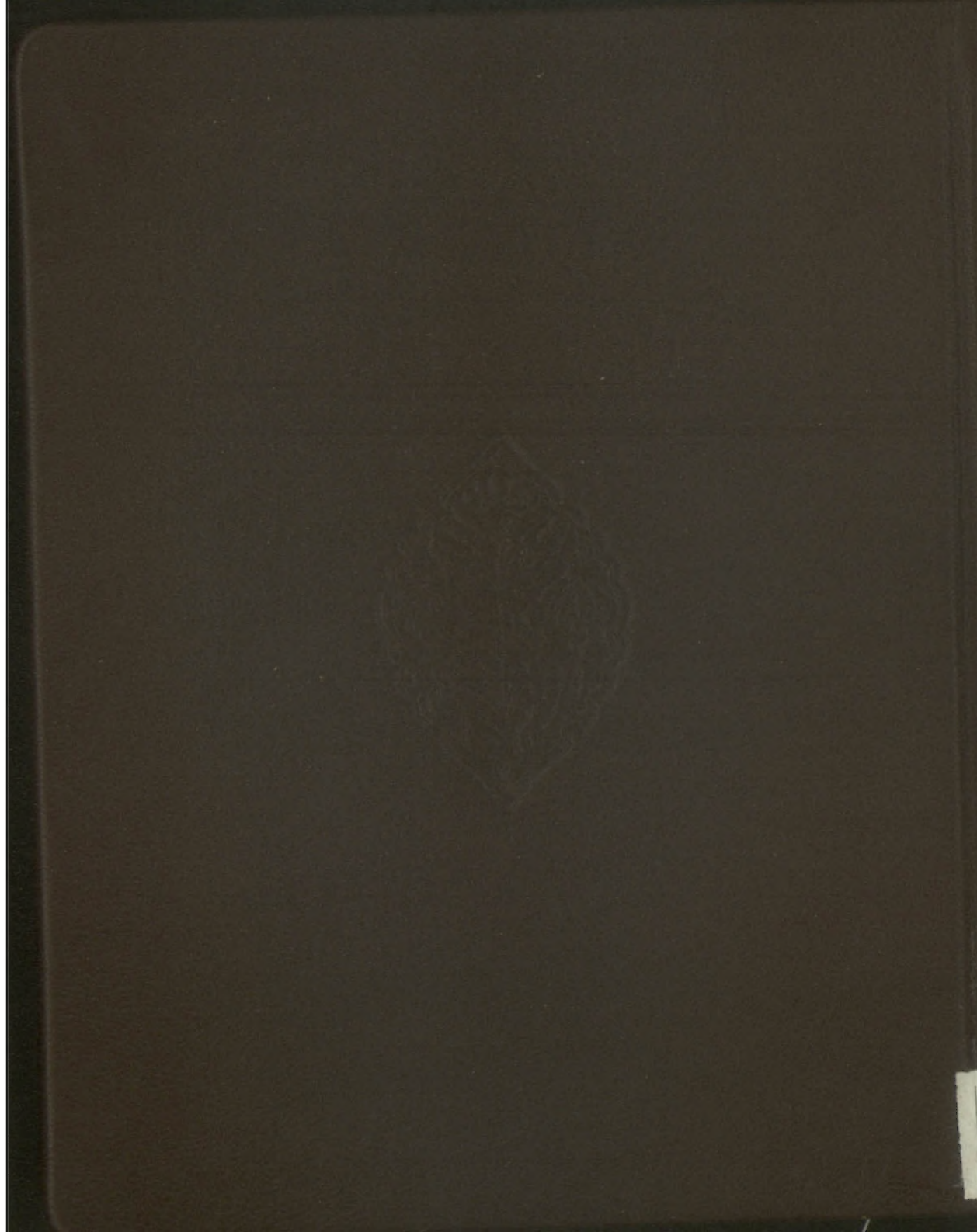


1113





1156



خط
٤٦